# محبت نامه

استاد علی اکبر خانجانی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

**عنوان کتاب : محبّت نامه**

**مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی**

**تعداد صفحه : ۳۹**

# فهرست مطالب

## کتاب اول

# درس محبّت

**عنوان کتاب : درس محبّت**

**مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی**

**تاریخ تألیف : تیر ماه ۱۳۸۹**

**تعداد صفحه : ۱۴**

# بسم الله الحبیب

۱- محبت یعنی چه ؟ دوست داشتن بی مزد و منّت و توقع و انتظار دوستی متقابل ! اینست محبت !

۲- و اما نشانه های چنین دوست داشتنی چیست ؟ بخشش بی مزد و منت و توقع و انتظار بخشش متقابل !

۳- پس محبت امری مطلق و بی چون و چرا و بی حساب و کتاب و بی دلیل و منطق و علت است . یعنی فهم ناشدنی ترین پدیده است .

۴- محبت را فقط کسی درک می کند که آنرا داراست . پس محبت فقط به نور محبت فهم می شود و بیانش در ذهنیت علیتی ناممکن است .

۵- اصلاً چرا بایستی کسی را دوست داشت و به او محبت ورزید و بی حساب و کتاب و توقعی او را مورد بخشش و سخاوت قرار داد ؟

۶- بی تردید کسی که خودش دارای نور و قوه محبت نیست هرگز قادر به درک محبت هم از جانب کسی نیست و در قبال آن دچار سوء تفاهم و صدها سوء ظن و تهمت و گمراهی و عداوت می شود چون قادر به فهم آن نیست و آدمی در قبال چیزی که قادر به فهمش نیست عداوت و انکار می ورزد .

۷- محبت اگر امری مطلق و بی حساب و توقع است فقط ذهنی قادر به درک آن است که از خرد و عقل علیتی فرا رفته باشد و مطلق شناس شده باشد .

۸- اگر محبت چنین است و مابقی تجارت است پس در رابطه بین والدین و فرزندان هم بطور طبیعی و عادی یافت نمی شود . زیرا والدین توقع دارند که فرزندانشان از آنها متشکر باشند و موجب آبرو و افتخارشان شوند و نهایتاً در دوران پیری به آنان خدمت کنند .

۹- این توقعات متقابل در رابطه زناشوئی بمراتب شدیدتر و پیچیده تر است و لذا در رابطه زناشوئی هم بطور طبیعی محبت یافت نمی شود .

۱۰- محبت پدیده ای بس کمیاب و کیمیاست و بندرت کسی آنرا دارد و یا دریافت کرده است و می شناسد . با این حال همه آنرا ادعا و طلب می کنند . پس معلوم می شود که محبت یک نیاز ذاتی در بشر است و ذات آدمی آنرا درک می کند و می شناسد و لذا دعویهای غیر محبت را تشخیص می دهد و لذا انکارش می نماید .

۱۱- محبت همچون خداست که هیچکس آنرا نه دیده و نه فهمیده و نه چشیده است ولی همه ادعایش را دارند .

۱۲- محبت براستی پدیده و معنائی الهی است زیرا مطلق و بی علت است .

۱۳- زیرا فقط خداست که انسان را بی مزد و منت و حتی بدون طلب ، خلق می کند و رزق می بخشد و حیات جاوید عطا می کند . پس محبت فقط در نزد خداست و فقط او اهل محبت است و محبت می کند .

۱۴- پس محبت شناسی عین خداشناسی است .

۱۵- دارای قوه و نور محبت بودن عین خدائی بودن و دارای خدا بودن و با خدا و در خدا بودن است .

۱۶- پس محبت را کسی می فهمد و می ورزد که با خدا باشد و خدا در او مقیم باشد . زیرا همانطور که خدا را فقط از چشم خدا می توان دید و با هوش خدا می توان فهمید محبت را هم بی او نمی توان یافت و فهمید .

۱۷- به همین دلیل نخستین و برجسته ترین نام و صفات خداوند رحمان و رحیم است و انسان از درب این نام و صفات خداست که بسوی او راه می جوید و او را می یابد و می شناسد و می بیند و با او همنشین و دوست می شود و بر جای او قرار می گیرد یعنی صاحب محبت می گردد .

۱۸- « ولی خدا » یعنی دوست خدا . و خدا چون برای آدمی مظهر محبت است پس ولی خدا یعنی دوست محبت . یعنی کسی که محبت را دوست دارد و می پذیرد و به محبت ، محبت می ورزد و اهل محبت است و برای محبت زندگی می کند . یعنی محبت دوست و محبت پذیر و محبت فهم می باشد . یعنی عاشق محبت است .

۱۹- اصلاً چرا بایستی دیگران را بی دلیل و علت و بی مزد و منت و توقعی دوست داشت و به آنان خدمت کرد و از خود برای آنان گذشت ؟ پس محبت امری مطلق و فوق دلیل و علت است . محبت خود خداست و کاری خدائی . همان کاری که کل جهان هستی از آن صادر شده است . یعنی کل کائنات محصول کار محبت است . بهمین دلیل هم خالقش نامفهوم است و هم مخلوقش بی علت و دلیل است .

۲۰- پس نه تنها خداشناسی مستلزم محبت شناسی است بلکه جهان شناسی هم حاصل محبت شناسی است و کسی که محبت را نمی شناسد هیچ چیزی را نمی شناسد مخصوصاً خودش را .

۲۱- بهمین دلیل آدمی هرگز علت و انگیزه و معنای حیات و هستی خودش را در جهان درک نمی کند مگر اینکه محبت را درک کند .

۲۲- بهمین دلیل عاشقان معرفت نفس نهایتاً به کشف محبت نائل می آیند که عین خداست . یعنی خدا را معنا و علت هستی خود می یابند که همان محبت است .

۲۳- و انسان بمیزانی موفق به کشف محبت و شناخت خدا می شود که لااقل محبت و رحمت و بخشش بی مزد و منت و توقع را تمرین کند و این معنا را دوست داشته باشد و در جهتش تلاش نماید هر چند که هر چه بیشتر تلاش می کند کمتر موفق به عملی می شود که محبّانه باشد . زیرا به طریقی توقعات و منت ها در اعماق نفس آدمی سر برمی آورد و خودنمائی می کند . و لذا بدینگونه آدمی خدایش را که او را آفریده می شناسد و می پرستد .

۲۴- یعنی خداپرستی فقط حاصل میزان درک و کشف محبت است و بمیزان تلاش مذبوحانه آدمی در محبت ورزیدن و شکست در این امر .

۲۵- اگر خودشناسی به خداشناسی می انجامد بدین دلیل است که آدمی برای وجود خود در جهان هیچ علت و دلیلی نمی یابد جز محبت و کرم خداوند و عشقی بی مزد و منت و توقع و حساب و کتاب .

۲۶- در حقیقت وجود تماماً از جنس محبت است و لذا وجود شناسی در خویشتن منجر به کشف نور محبت می شود و این نور خداست .

۲۷- پس وجودشناسی ( هستی شناسی ) در کل و اجزایش اگر به محبت شناسی نرسد به هیچ شناختی درست نرسیده است .

۲۸- در حقیقت جهان هستی ، جمال محبت است و ظهور خداست .

۲۹- شناخت جهان معلول تلاش انسان برای محبت ورزیدن و دوستی بی حساب و کتاب و توقع است . یعنی معرفت حقیقی اجر عشق ورزی خالصانه است . هر چند که این عشق ورزی همواره ناکام است زیرا خالص نیست یعنی اصلاً عشق و محبت و دوستی نیست و سراسر تجارت است بطور آگاه و ناآگاه . ولی این تلاش منجر به کشف و درک محبت و الحاق به محبت و دوستی با محبت یعنی با خدا می شود .

۳۰- خدادوستی عین محبت دوستی است . هر که از محبت کردن و محبت پذیری بیزار است از خدا بیزار است و این همان کفر است .

۳۱- محبت پذیری ، وجود پذیری و خداپذیری است .

۳۲- اولیای خدا مظاهر محبت او در میان بشرند و لذا در رابطه با آنان اشد شقاوتها یعنی کفرها رخ می نماید و برون افکنی می شود .

۳۳- انسان کافر و شقی چون از یکی از اولیاء خدا محبت می بیند فوراً دست بکار جبران مادی می شود تا بدینوسیله آن محبت را تبدیل به تجارت نموده و در واقع آنرا انکار و نابود کرده باشد . و این یعنی محبت ناپذیری و وجود ناپذیری و خدا ناپذیری .

۳۴- حال اگر چنین انسان کافر و شقی نماز هم بخواند تبدیل به یک دیو می شود و قاتل اولیاء الهی می شود که مظاهر محبت هستند . همچون ابن ملجم و شمر که مورد اشد محبت علی و خاندان او قرار گرفته بودند .

۳۵- محمد مصطفی وحشی ترین و مفلوک ترین و عقب افتاده ترین و فقیر ترین اقوام بشری یعنی اعراب را در مدت کوتاهی به امپراطوری جهانی رسانید و این اعراب خاندان محمد را قتل عام کردند .

۳۶- کفر و محبت ناپذیری امری واحد است و لذا کافران همان اشقیاء هستند و بالعکس .

۳۷- دین ناپذیری و تقوا ناپذیری همان محبت ناپذیری است و محبت نشناسی . زیرا آداب و احکام دین جملگی تمرین محبت پذیری و وجود پذیری است .

۳۸- انسان محبت ناپذیر موجودی عاریه ای و بی وجود است که یا با پذیرش محبت وجود می یابد و یا در دوزخ عذابها .

۳۹- پس عذاب و دوزخ الهی به مثابه کمال رحمت و محبت خدا به احمق ترین و شقی ترین و وجود ناپذیرترین آدمهاست . زیرا اگر خداوند این آدمها را در دنیا و آخرت به عذاب و دوزخ مبتلا نکند با مرگشان نابود می شوند و به عدم خود بازمی گردند .

۴۰- آدم محبت ناپذیر چون محبت بیند کینه می کند و انتقام می ستاند . اینست کفر که عین عداوت آدمی با خویشتن است که فرمود : براستی که انسان خصم آشکار خویشتن است . یعنی خصم وجود خویشتن است یعنی ضد وجود است . و او اگر بتواند کل جهان هستی را نابود می سازد .

۴۱- انسان بمیزانی که نیازمند می شود طالب محبت می شود زیرا در نیازش احساس نابودی می کند پس محبت پذیری عین وجود پذیری است .

۴۲- اگر کل دین آداب خویشتن داری و مبارزه با نفس اماره و بولهوسی است اینست که آدمی در امر تقوا با نیازهای خود روبرو می شود و در این نیازها طالب محبت و وجود می گردد .

۴۳- آنکه در قبال نیازهایش لحظه ای تحمل و صبر و تقوا ندارد هرگز محبت پذیر و وجود پذیر نمی شود .

۴۴- وقتی انسان روزه می گیرد مهربان و مهرپذیر می گردد و لذا دلش خدا را طلب می کند یعنی وجود را .

۴۵- پس تقوا و مبارزه با نفس تمرین درک محبت و وجود است و پذیرش آن .

۴۶- پس بولهوسی بزرگترین خصم وجود انسان است و لذا بزرگترین خصم محبت است .

۴۷- مثلاً آدمهای پر خور و پر خواب آدمهائی شقی و محبت ناپذیر می باشند و کافردل .

۴۸- شکم پرستی و شقاوت و کفر و محبت ناپذیری رابطه ای تنگاتنگ دارد .

۴۹- ارزش وجودی نیازهای غریزی آدمی در اینست که انسان در این نیازها طالب محبت و طالب وجود می شود . و لذا هر چه که این نیازها سریعتر و بیشتر ارضاء شوند آدمی کافرتر و محبت ناپذیرتر می شود .

۵۰- و اگر آدمهای پرخور و بولهوس و بازیگر دارای شعور و فکری پست و ناقص هستند بدلیل فقدان درک محبت است زیرا دیدیم که محبت شناسی اساس هر شناختی است .

۵۱- آنکه بر نیازهای خود صبور می ماند و تقوا پیشه می کند طالب محبت می شود و لذا با خدایش مربوط می گردد .

۵۲- در قرآن می خوانیم که تقوا پیشگان را خود خداوند تعلیم می دهد و فرقان عطا می کند و نخستین تعلیم خداوند همان محبت شناسی است که اساس هر شناختی می باشد . زیرا خداوند از درب رحمت و محبت با بندگانش رابطه برقرار می کند . لذا نخستین تعلیم همان تعلیم محبت است .

۵۳- آنانکه هدیه نمی پذیرند یعنی هدایت ناپذیرند . همانطور که هدیه و هدایت به لحاظ لغت ریشه ای واحد دارند . زیرا هدیه پذیری تمرین محبت پذیری است .

۵۴- اکبر گناهان محبت ناپذیری است . همه آن اعمالی که موسوم به گناهان کبیره هستند معلول محبت ناپذیری بشرند و عذاب آن محسوب می شوند .

۵۵- زن محبت ناپذیر خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه بسوی فحشاء می رود مستقیم و غیرمستقیم . و این عذاب است .

۵۶- مرد محبت ناپذیر بسوی هرزه گی و هیزی می رود و این عذاب است . و عاقبت بسوی اعتیاد می رود تا در آنجا لااقل ترحم پذیر شود .

۵۷- انسان محبت ناپذیر موجودی وجود ناپذیر و در قحطی است و لذا همواره حریص و بخیل و بی قرار و ناامن و هراسان است .

۵۸- محبت ناپذیری وجود ناپذیری است زیرا وجود آدمی هدیه الهی است . پس هدیه ناپذیری عین جنگ با خداست یعنی جنگ با وجود خویشتن .

۵۹- کسی که نمی تواند ساعتی در قبال گرسنگی و تشنگی و بیخوابی و سختی ها مقاومت و صبر کند موجودی بی وجود و بی ریشه در هستی است . او اگر در آخرت به دوزخ نرود با مرگش محکوم به عدم است پس دوزخ کمال رحمت و محبت خدا به اشقیاء است و لذا به قول قرآن کریم کافران در دوزخ صبور می شوند و ایمان می آورند زیرا می بینند که در حال وجود پذیری جبری هستند .

۶۰- آدمی یا بواسطه محبت وجود می پذیرد و یا بواسطه عذاب .

۶۱- و محبت پذیری مستلزم محبت شناسی است و محبت شناسی اساس و مغز معرفت است . پس آدمی یا با معرفت زندگی می کند که از محبت است و یا با عذاب که عین ضلالت و حماقت است .

۶۲- محبت پذیرترین انسانها با محبت ترین و بخشنده ترین انسانهایند .

۶۳- پیامبر اسلام که رحمتی بر جهانیان است هدیه پذیرترین انسانها نیز بود و حتی هدیه را از شقی ترین دشمنان خود که بقصد تحقیر و یا رشوه به او هدیه می دادند نیز می پذیرفت که گاه مورد انتقاد اصحاب قرار می گرفت . این مهمترین درس محبت از جانب رسول به مردم بود .

۶۴- کافرترین و شقی ترین آدمها کسانی هستند که در عین اشد نیاز هدیه ناپذیر و محبت ناپذیرند . اینان گاه از طریق خودفروشی و تبهکاری ارتزاق می کنند ولی رحمت و محبت را نمی پذیرند .

۶۵- آنگاه که مرد خدا از کسی هدیه ای می گیرد و یا خدمتی می پذیرد او را بسوی خدایش هدایت می کند زیرا هر کسی نفساً در هدیه اش حضور دارد و بخشی از نفس خود را در هدیه ای به کسی هدیه می کند یعنی قلب خود را .

۶۶- بنابراین مرد خدا با پذیرش هدیه و خدمتی از مردمان آنان را به خدای خود می رساند زیرا وجود مرد خدا خانه خداست و خدا در قلبش منزل دارد اینست راز نذر و نیاز به درگاه مردان خدا .

۶۷- و اما آنگاه که مرد خدا خود بدست خودش به کسی چیزی می دهد گوئی آن کس از دست خود خدا روزی ستانده است . اینست راز برکت و شفاعت و کرامت وجودی مردان خدا .

۶۸- پس با برکت ترین و هدایت بخش ترین و وجودآفرین ترین مبادلات و مراودات آنست که با مرد خدا انجام می شود و در همزیستی با او .

۶۹- پس وای بر کسی که در رابطه با مرد خدا و یک جمع خدائی که بواسطه یک مرد خدا ممکن شده است تکبر و کفر ورزد و محبت ناپذیر شود و حق واقعه را در نیابد و حقوق الهی را ادا نکند .

۷۰- حال بهتر درک می کنیم که چرا مسلمانان و خاصه اعراب مفلوک ترین و معذب ترین اقوام و مذاهب بشری هستند . زیرا حقوق محبت و رحمت عاشق ترین انسان تاریخ یعنی محمد مصطفی را ادا نکرده و کفران و مکر ورزیده اند .

۷۱- کسی لایق رزق و زندگی با عزّت و بی چون و چرا است که حق محبت را درک نموده و ادا کرده باشد .

۷۲- پس بیهوده نیست که علی (ع) می فرماید که در قیامت آخرین میزان محاسبه خلق همانا محبت است . یعنی اینکه هر کسی تا چه حدی در جهت محبت تلاش کرده و حق آنرا شناخته و محبت ورزیده و محبت پذیرفته است و یا آنرا انکار نموده و تبدیل به تجارت و شقاوت کرده است .

۷۳- اینست که انسان شقی با انسانی که به او محبت کرده عداوت می کند و با کسانی که با او عداوت کرده محبت می کند . و این عین پلیدی است و عین واژگونسالاری و شیطان صفتی .

۷۴- شقی و کافر کسی است که محبت دیگران را به چون و چرا و تجزیه و تحلیل و علت و معلول می کشاند تا آنرا انکار کند زیرا در قبال محبت احساس حقارت و نابودی می کند زیرا انسان فاقد محبت فاقد وجود است . و لذا در قبال محبت نابودی خود را می بیند . پس اگر نپذیرد در نابودی اش محکم تر می شود .

۷۵- پس محبت پذیری و هدیه پذیری خود جهادی اکبر علیه کفر و شقاوت نفس خویش است .

۷۶- و مؤمن و خردمند و بامحبت کسی است که هدیه و محبت را حتی از شقی ترین و کافرترین آدمها هم بپذیرد و ناخالصی موجود در آن را با محبت خود پاک سازد و بدین ترتیب برای خود دوستی پدید آورد و دشمن را دوست سازد . اینست هنر !

۷۷- ولی انسان کافر و شقی و احمق حتی هدیه و محبت دوستان خود را هم انکار و رد نموده و دوستی آنان را از دست می دهد و لذا محتاج دوستی با دشمنان خود می شود و لذا بسوی دشمنانش می رود و این عذاب انکار محبت و بدبینی به محبت است .

۷۸- خداوند می فرماید که رزقش را از سمتی که هرگز نمی دانید و فهم نمی کنید بسوی شما می فرستد . و این رزقی است که از درب محبت از دست دیگران به آدمی می رسد که آدم احمق و شقی آنرا انکار و طرد می کند یعنی از نزد خدا رزق نمی خواهد و لذا از دست شیاطین رزق می برد و این رزق تمام وجودش را به قحطی و نابودی و شقاوت و کفر و عداوت می کشاند . زیرا رزق الهی رزق بی چون و چرائی و بی علت و حساب است یعنی از درب محبت می آید و جز محبت شناسان این رزق را نمی پذیرند و مابقی رزق با منت را می پذیرند و وجودشان غرق در منیّت و کفر و حقارت و عداوت می شود .

۷۹- رزق یا منی است و یا اوئی ( الهی ) . یا از راه حساب و کتاب « من » آمده است و یا از راه بی حسابی و بی سوئی یعنی رزق الهی که رزق بهشتی و هستی بخش است و محبت آفرین .

۸۰- حال بهتر درک می کنیم که مثلاً چرا علی (ع) حتی رزق بازوی خودش را به خانه نمی برد و همه را وقف و انفاق می کرد و دست خالی به خانه می رفت تا از نزد خود روزی نخورد و از نزد او روزی برد . و اینست که علی (ع) را سلطان عشق گویند و سلطان عرفان و سلطان علم غیب الهی .

۸۱- کسی که از دست خدا و از عالم غیب رزق می برد چشم و گوش او به عالم غیب باز می شود و غیب بین و غیب فهم می گردد و خداشناس . یعنی محبت شناس !

۸۲- پس می بینیم که ماهیت رزق چه رابطه ای با معرفت و محبت و حقیقت و تعالی انسان دارد .

۸۳- کسی که رزق فوق علیتی می خورد عقل و دل او بـه نـور فوق علیت یعنـی توحید و مـاورای طبیعت روشن مـی شود.

۸۴- کسی که هدیه ای را نمی تواند قلباً پذیرا شود و فوراً در صدد جبران کردن آن برمـی آید چگونـه هدیـه عظیم و شگرف الهی یعنی وجود لامتناهی و ابدی خود را می تواند پذیرا شده و تحویل بگیرد و از پس آن برآید و حقش را کـه عبودیت و خدمت و اطاعت از حق است ادا کند .

۸۵- قبلاً نشان داده ایم که چگونـه آدمی بواسطه عبودیت و اطاعت از حق و رسولانش می توانـد وجود پذیر گـردد و لایق وجود شود و از وجودش برخوردار آید که برترین وجود عالم است . وگرنـه خداونـد نیـازی بـه عبودیت و اطاعت ندارد و توقعی هم ندارد همانطور که آدمیان را آزاد نهاده است تـا هر کـاری کـه مـی خواهنـد بکننـد و بـه همـه رزق مـی دهد و اتفاقاً به کافرانش رزق بیشتری می دهد تا بیشتر خوش بگذرانند زیرا بزودی به دوزخ وارد خواهند شد تـا لااقل در آنجا وجود پذیر شوند و نابود نگردند .

۸۶- آنچه که خداوند به عدمی به نام آدم بخشیده است خود خـود اوست . یعنـی خـودش را بـه عدم بخشیده و نـامش را آدم نهاده است از صورت و روح و علم خودش . یعنی خود را به عدم داده و خود به عدم رفته است و این یعنی خلافت و جانشینی عدم و وجود : انسان و خدا ! و اینست واقعه محبت خدا به انسان .

۸۷- پس وجود آدمی تماماً محبت خداست زیرا خود خداست . تماماً هدیـه است . اینست کـه هدیـه ناپذیر ، خداناپذیر و وجود ناپذیر است . یعنی دیوانه است و خصم خویشتن .

۸۸- کسی که خدا را خودش فرض کرده است مسلماً منکر خداست یعنی منکر محبت و هدیه و هدایت .

۸۹- الا اینکه بخود بازگردد و خود را بشناسد تا ببیند که خودش نیست بلکـه خداسـت و ایـن سرآغاز معرفت و محبت شناسی است .

۹۰- کسی که شقاوت و حماقت خود را در تمامیت اندیشـه و اعمـال و زنـدگیش دید و تصدیق کـرد بـر آستانـه محبت و معرفت قرار گرفته است یعنی بر آستانه طلب وجود !

۹۱- دوزخ جایگاه کسانی است که محبت را شناختند و باز انکار کردند .

۹۲- آنکه هدیه بودن وجود خود را شناخت و تصدیق کـرد اهل هدایت است یعنـی رهرو الـی الله مـی شود تـا بـه کسی برسد که وجودش از اوست .

۹۳- آیا براستی چگونـه امامان و عارفان واصل از نزد خدا رزق می برند ؟

۹۴- بی تردید مؤمنانی که دارای امامی زنده و حاضر هستند از نزد امام خود روزی می برند ولی خـود امـام چگونـه از نزد خدایش روزی می خورد ؟ این یکی از مهمترین و لطیف ترین حکمت ها و معارف امامیـه و امـام شناسـی است کـه در طول تاریخ بی پاسخ مانـده و لـذا دریـائی از خرافـه و تـوهم و تـهمت را بـهمراه داشتـه است و گمراهـی عظیمـی پدید آورده است .

۹۵- رزق بردن از نزد امام یـا خداونـد بمعنـای درک و پذیرش کمـال محبت است و بـه مثابـه محبت شناسـی عملـی مـی باشد که در هسته مرکزی اخلاق و حکمت عملی قرار دارد .

۹۶- می دانیم که امام علی همواره با دست خالی به منزل می رفت که یـک نمونـه مشهور در ماه رمضان نقل شده است که آن حضرت با جناب فاطمه و حسنین سه روز پشت سر هم افطـار نکردنـد و چـون آهـی در بسـاط نداشتند فقط روزه خود را با نمک شکستند و همین . تا اینکه به روایتی در روز سوم گوئی یک رزق آسمانی بر درب خانـه حضرت آمد . آیا براستی آن رزق آسمانی چگونـه رزقی بود و آیا براستی از آسمان نـازل شد ؟ اینست مسئلـه !

۹۷- دین محمد دین معجزات دنیوی و مادی و شـکمی نبـود چـرا کـه امت محمد بنـی اسرائیل نبـود . و تقریبـاً همـه معجزات دنیوی مربوط به انبیاء بنی اسرائیل بوده که در صدر آن حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) قرار دارنـد . و معجزات دین محمد جملگی عرفانی بوده است و فقط بـرای مؤمنـان جهت هدایت و سیر الـی الله رخ مـی نموده است کـه مهمترین آن

واقعه معراج محمدی است . در حالیکه معجزات انبیاء بنی اسرائیل برای تألیف قلوب کافران و منکران بوده است و یا مؤمنانی که حاضر نبودند برای دین خدا جهاد کنند و لذا خود خداوند با معجزاتش برای نجات آنان قتال می کرده است .

۹۸- ولی دین محمد تماماً انسانی و زمینی است یعنی عرفانی و لذا « مؤمن » از اسمای الهی است همانطور که « امام » .

۹۹- و لذا وقتی مؤمنان برای دین خدا جهاد می کنند این همان جهاد خود خداوند برای دین خودش تلقی می شود و لذا در قرآن می خوانیم که این شما نبودید که کافران را کشتید بلکه خدا بود . این شما نبودید که تیر انداختید بلکه خدا بود و ... .

۱۰۰- در دین محمد ، مؤمن ، جانشین خداست در درجات ایمانش . دین محمد دین آخرین و کاملترین است که در آن هدف خدا از خلقت انسان محقق شده است و لذا خلافت و ولایت و امامت رخ نموده است که جای نبوتهاست .

۱۰۱- دین محمد ، دین انسان – خدائی است . دین وحدت وجود !

۱۰۲- و این یعنی دین محبت و عشق بین انسان و خداست .

۱۰۳- همانطور که خود خداوند در قرآنش می فرماید که : بزودی گروهی را پدید می آورم که خدا دوستشان دارد و آنها هم خدا را دوست می دارند . این مؤمنان امت محمد هستند که نخستین آنها امامان شیعه اند و سپس عارفان که جانشینان امام تلقی می شوند .

۱۰۴- بنابراین همچون عصر موسی (ع) برای محمد (ص) و علی (ع) و مؤمنان امت محمدی هرگز از آسمان غذائی نازل نشده است . زیرا آسمان به زمین آمده است پس لزومی نداشته است که از بالا به پائین آید زیرا پائین همان بالا است . و هر که این را فهم نکند دین محمد را فهم نکرده است و هنوز عیسوی و موسوی است به اسم مسلمان . به مصداق این آیه که « آن مسلمانانی که یهود شدند .»

۱۰۵- اگر مؤمنان محمدی جانشینان خدا بر روی زمین هستند در تجلی انواع و درجات اسمای الهی ، پس افطاری علی و فاطمه و حسن و حسین و زینب از دست یکی از مؤمنان مخلص به عنوان هدیه به منزل علی آمده است مثلاً شاید کمیل ، ابوذر ، سلمان ، مقداد ، بلال و یا شاید خود محمد (ص) . و اینست از دست خدا رزق بردن در دین محمد . و این کمال محبت پذیری است و هدیه پذیری آنهم بواسطه علی از دست یکی از مریدانش . اینست مسئله ! آیا مفهوم است ؟

۱۰۶- این غذا خوردن خود خداست از دست بنده اش . « چرا به وقت بیماری ام به عیادتم نیامدی ؟ چرا به وقت گرسنگی ام غذایم ندادی و ... » کلام خدا در حدیث قدسی ! اینست محبت خدا به بندگانش که آنان را بر جای خود می نشاند و آنگاه از دست آنان گدائی می کند . آیا مفهوم است ؟!

۱۰۷- اگر محمد (ص) به فقر خود بر کل بشریت افتخار می کند این خود خداست که به فقر خود افتخار می کند چرا که محمد مظهر کمال جمال رحمت خداست .

۱۰۸- اگر علی یعنی خلیفه خدا و کسی که خداوند بر او صلوة می کند رزق خود را نمی خورد و از دست مریدش رزق می برد این معنای کمال عشق و محبت است که اگر محبت فهم نشود این حقیقت هم فهم نمی شود . این صدقه خواری نیست عشق خواری است .

۱۰۹- این مصداقی از نابترین نوع قرض حسنه است یعنی بنده ای به خدایش قرض می دهد . بنده ای خدایش را غذا می دهد و ... . آیا مفهوم است ؟!

۱۱۰- این شاهی است که از دست گدایش ، گدائی می کند تا به این گدا درس محبت آموزد یعنی درس شاهی و خدائی .

۱۱۱- این خداست که در وجود خلیفه اش از دست مؤمنان گدائی می کند و خلیفه اش را وادار به گدائی می کند . گوئی که خداوند از گدائی در نزد بندگانش لذت می برد . آیا براستی چنین است ؟

۱۱۲- این تعلیم و تمرین محبت دادن به بشر است . و امتحان عشق برای خلیفه ! آنهم خلیفه ای که به اندازه صد نفر کار و تولید می کند ولی حق ندارد نان بازوی خود بخورد . اینست مسئله !

۱۱۳- می دانیم که برخی از مشایخ عرفانی ، برخی از مریدان خود را به گدائی می فرستادند . همانطور که جنید بغدادی ، شبلی را که حاکم بغداد بود به گدائی در شهرش فرستاد . و یا صفی علیشاه مریدش طهیرالدوله را که وزیر دربار و داماد ناصرالدین شاه بود در بازار تهران به گدائی فرستاد . این مسئله بغیر از شکستن کبر و غرور بمعنای تعلیم و تمرین محبت پذیری و ترحم پذیری است که اساس دین است .

۱۱۴- فرزندی که عمری رزق والدین خود را خورده و هرگز حتی به تعارف هم از آنان تشکر نمی کند چگونه می تواند خداشناس و خداپرست باشد . هرگز !

۱۱۵- کسیکه نیاز شکمی خود را درک نمی کند چگونه نیاز وجودی خود را درک می کند ؟ هرگز !

۱۱۶- کسی که در قبال سیری شکمش هیچ تعهدی احساس نمی کند چگونه در قبال بوجود آمدن از عدم تعهدی احساس خواهد کرد ؟ هرگز !

۱۱۷- « شکر خالق ، شکر مخلوق است » این حدیث محمدی از ارکان دین محمد است و از ارکان توحید و وحدت وجود .

۱۱۸- گویند بایزید بسطامی که در قلمرو عشق و عرفان حق دارای بالاترین مقام است که همه عارفانی چون مولانا و ابن عربی تصدیقش کرده اند تماماً از برکت و اجر خدمت به مادرش به این مقام رسیده است . یعنی مادرشناسی اساس خداشناسی است . زیرا مادر خالق زمینی بشر است .

۱۱۹- از این منظر و فقط از این منظر است که درک می شود که چرا مردی جز علی (ع) نیست و علی (ع) شاه مردان است زیرا سلطان محبت است از بابت فقرش و گدائی اش از دست بردگانی که آزادشان نموده و رزقشان داده است : رزق خوردن از دست بردگان آزاد شده خویش .

۱۲۰- پس باید اعتراف کرد که مردانگی در نزد عامه مسلمانان و شیعیان درست در نقطه مقابل مردانگی علی قرار دارد مثل سائر معانی و ارزش ها .

۱۲۱- زنانگی نیز همین است که پا به پای شوهرت گرسنگی بکشی و سنگ به شکم بندی و دم برنیاوری و در انتظار رزقی از نزد خود خدا باشی منتهی نه آسمان و از دست ملائک که از زمین و از دست کسانی که تا دیروز رزقشان می دادی و مرید تو هستند .

۱۲۲- پس براستی ما مسلمانان و شیعیانی واژگونسالاریم : شیعه ضد علی !

۱۲۳- آری از محبت ، خارها گل می شود ولی نه به این زودی ها . بلکه عمری صبر جمیل می خواهد صبری در حالیکه استخوانی در گلو و خاری در چشم داری تا بالاخره آن گلی که بواسطه محبت تو خار شده و در چشمانت فرو رفته است دوباره در چشمانت گل دهد . زیرا هر بوته گلی اول خار به بار می آورد و سپس گل می دهد . و گل بی خار کجاست ؟

۱۲۴- آری مار در آستین پروردن و آه برنیاوردن سنت عشاق حق است .

۱۲۵- و بیهوده نیست که بسیار سفارش کرده اند که دست هیچ نیازمندی را رد نکنید حتی اگر حدس می زنید یا مطمئن هستید که او یک شارلاتان است . شاید یکی از هزاران گدائی که دست نیاز بسوی شما دراز می کند از اولیای خدا باشد و یا خود امام زمان که با لقمه ای که از شما می گیرد شما را به خدا می رساند . و یا یکی از آنهائی که چیزی به شما تعارف می کند .

۱۲۶- بیهوده نیست که سیر و سلوک عرفانی و سیر الی الله راه فقر و فاقه و فنا نامیده شده است .

۱۲۷- بدینگونه است که واژگونسالاری دیدگاه فقهی و فلسفی و عرفان اشرافی رخ می نماید .

۱۲۸- برخی به این بنده سخت معترضند که برای اثبات و آشکار سازی حق اولیاء الهی چه نیازی است که تا به این حد به برخی فقها و علمای رسمی و فلاسفه و عارفان اشرافی بتازی و بسیاری از بزرگان جهان اسلام چون بوعلی و ملاصدرا و امثالهم را از حیث عظمت و شکوه بیندازیم و مفاخر ملی و دینی ما را در چشم جهانیان تحقیر کنیم و ... .

۱۲۹- همین دیشب در یک برنامه عرفانی در تلویزیون که بمناسبت ولادت امام سجاد برگزار می شد و یکی از صاحبنظران طراز اول فلسفه و عرفان که در کشور دارای چندین منصب و کرسی رسمی علمی و دینی و فرهنگی است در تمجید و تعظیم و بزرگنمائی کاذب و مصنوعی امام سجاد گفت : آدمی چون دعاهای صحیفه سجادیه را مطالعه می کند چنان با عظمت و عمیق و عالی می یابد که گوئی آثار ابن عربی یا ملاصدرا را مطالعه می کند و ... . آیا نکته را دریافتید ؟ این جناب از مریدان و شارحان درجه اول علامه طباطبائی هست . آیا براستی حق دارم تا این واژگونسالاری شیعی را بر سرش خراب سازم . اینان پیامبرشان ارسطو و افلاطون است و امامانشان بوعلی و ملاصدرا و سهروردی و ابن عربی . این همان غرب زده گی هزار ساله پنهان در لباس فلسفه بوعلی و ملاصدرا است .

۱۳۰- این همان درد دکتر شریعتی است که در جانم به بار نشسته است و در حال درمان شدن است .

۱۳۱- هر چند که اینان اگر ذره ای از درد بوعلی و ملاصدرا و امثالهم را می داشتند چنین هذیان نمی گفتند . آن بزرگان در عصر غایت ظلمت و خفقان و قرون وسطای اسلامی می زیستند که شیعه بودن محکوم به مرگ و نابودی خاندان می شد و لذا اکثر عارفان بزرگ ما خود را سنی مذهب می نمودند و در وصف هر چهار خلیفه سخن می گفتند تا بتوانند اصلاً سخنی بگویند . و این آقایان چه دردی دارند آنهم در عصر حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و ولایت اهل بیت . اینان حتی امروزه هم لعن علی می کنند همانطور که دکتر شریعتی را به خاطر دفاع از حق علی و سلمان و ابوذر تکفیر کردند تا امامت بوعلی و ملاصدرا را بر عریکه قدرت بنشانند یعنی مذهب ارسطو و افلاطون را اشاعه دهند . یعنی غرب را تقدیس کنند آنهم چه منافقانه . و بیهوده نیست که یکی پس از دیگری سر از کاخ سفید درمی آورند و قرآن را به ریشخند می گیرند . مکر مکنید که خداوند مکارترین مکاران است . و بناگاه حامی و وصی درجه یک ولایت مطلقه فقیه را که دکتر شریعتی را التقاطی و منافق می خواند به بالای تریبون نماز جمعه می کشاند و از او اعتراف می گیرد که : « علی (ع) هم یک سرمایه دار و فئودال بود ... ؟! » و آن دیگری را به تریبون کاخ سفید می کشاند و از او اعتراف می گیرد که : « قرآن کلام بشر است و امام زمان هم خرافه است و ... » پس آنچه که ما کرده ایم خودشکنی این دوران است نه از حیث انتفاع انداختن مفاخر ملی .

۱۳۲- امامان ما ، اسوه های محبت الهی در میان بشرند و سایر فضائل آنها زیرمجموعه و معلول این محبت است و تا این حقیقت درک و تصدیق نشود امامت درک نشده است و اینست التقاط و نفاق و شرک خزنده . اینست غرب زده گی پنهان در عرب زده گی که کشور ما و انقلاب ما را به مسلخ و تباهی کشانیده است آنهم به نام اسلام ناب !

۱۳۳- باز هم می گوئیم که آنکس که فقر را دوست ندارد محبت را دوست ندارد یعنی محمدی و علوی نیست حتی اگر مفسر قرآن و مدرس فصوص الحکم و اسفار و اشارات باشد و از تمام وجودش کشف و کرامات بریزد .

۱۳۴- و کسی که کل قرآن و سنت و عترت را رها کرده و فقط به این حدیث اموی چسبیده که « چون فقر از در وارد شود ایمان خارج می شود » شیعه اموی است .

۱۳۵- براستی فقر با فخر چه ربطی به محبت دارد ؟ کسی که این ارتباط را فهمید و تصدیق کرد محمدی و علوی است و در غیر اینصورت شقی است .

۱۳۶- کسی که فقر را برمی گزیند محبت را برگزیده است یعنی خدا را برگزیده است . پس فقر زمینه و اساس و تحقق استعینوا بالله ( از خدا یاری بخواهید ) است و ایاک نستعین ( از تو یاری می خواهیم ) .

۱۳۷- کسی که فقر را برمی گزیند عملاً کل دنیا و اهلش را از دست می دهد و تک و تنها می شود و جز خدا برایش نمی ماند که همو می گوید : تنها شو تا بمن برسی !

۱۳۸- و دانستیم که خدا همان نور محبت است . پس فقر دوستی عین محبت دوستی است و خدا دوستی ! کسی که فقر را دوست ندارد ، خدا را دوست ندارد ، محمد و علی را دوست ندارد ، خود را دوست ندارد یعنی دوست داشتن را دوست نمی دارد .

۱۳۹- چرا محمد مظهر رحمت مطلقه خدا بر بشریت است زیرا فقر را با فخر برگزید و علناً به آن افتخار کرد بر کل بشریت ! و لذا به معراج و دیدار خدا رفت .

۱۴۰- کسی که فقر را برمی گزیند عملاً می گوید : بودن کافیست ! پس وجودش را می یابد و موجود می گردد و لذا چشم دیدن جمال وجود را می یابد و این یعنی لقاء الله ! و این یعنی : خدا کافیست ! خدائی که ارحم الراحمین است .

پس فقر گزینی عین خدا گزینی و محبت گزینی است و اراده به خدائی بودن . زیرا خداوند مظهر فقر مطلق است زیرا کل وجودش را به انسان بخشیده و خود عرش فنا گزیده است . پس فقر گزینی پیروی از اخلاق الله است . اینست عرفان اسلامی و مابقی عرفان دجّالی است ! و دیدیم که سی سال بنام دین و اسلام ناب محمدی ، فقر را تحقیر و لعن کردند و اشرافیت را تقدیس نمودند و امامان را اشراف معرفی کردند و نتیجه این شد که امروزه یک نفر مؤمن در کشور باقی نمانده و همه ایدئولوگها به غرب پناهنده شده و می شوند تا ایمانشان از دست نرود ؟!

| | |
|---|---|
| فقر را در خواب دیدم دوش من | گشتم از خوبی او بیهوش من |
| از جمال و از کمال لطف فقر | تا سحرگه بوده ام مدهوش من |
| فقر را دیدم مثال کان لعل | تا ز رنگش گشتم اطلس پوش من |
| بس شنیدم های و هوی عاشقان | بس شنیدم بانگ نوشانوش من |
| حلقه ای دیدم همه سرمست فقر | حلقه او دیدم اندر گوش من |
| بس بدیدم نقشها در نور فقر | بس بدیدم نقش جان در روش من |
| از میان جان و نان صد جوش خاست | چون بدیدم بحر را در جوش من |
| صد هزاران نعره می زد آسمان | ای غلام همچنان چاوش من |

« مولوی »

۱۴۱- برخی و بلکه اکثر متشرعین می پندارند که انبیاء و اولیاء الهی به مقام بی نیازی نسبت به دنیا رسیده و از همه لذایذ و نیازها مبرا شده و بلکه از آن بیزار گشته اند و این پنداری کاملاً وارونه است که مهد همه نفاق هاست .

۱۴۲- انبیاء و اولیاء الهی که حامل روح الهی هستند دارای اشد قوای حیاتی و غریزی هستند همانطور که پیامبر اکرم (ص) می فرماید که : « ما پیامبران به لحاظ قدرت شهوانی همچون خروس سفید سیری ناپذیریم .» در سایر غرایز نیز همینگونه اند .

۱۴۳- پس مقام عصمت مقام بی نیاز و مبرا بودن از غرایز نیست و لذا انبیاء و اولیاء الهی اتفاقاً بسیار بیشتر از سایر مردم در خطر ابتلای به گناه و معصیت هستند ولی اشد تقوا و عبودیت است که آنان را مصون می دارد که مستلزم اشد جهاد و مراقبه و رنج و پذیرش فقر است . و این حقیقت را در ادعیه ائمه اطهار بوضوح درک می کنیم که آنان هم بشری مثل همه مردمند .

۱۴۴- پس آیا اسلام دین ریاضت و رهبانیت است ؟ هرگز !

۱۴۵- یک مؤمن سالک فقط تحت ولایت و اطاعت یک پیر معرفت قادر به ادامه راه تعالی است و بخودی خود با صدها ریاضت فقط روز به روز خودپرست تر و ظلمانی تر می شود و غول کبر و غرور و مقدس مآبی می گردد و هیچ راهی بسوی حق نمی یابد و عاقبت شیطان مجسم می شود . الا اینکه رب و امامش خود خداوند باشد که بواسطه نزول روحی از جانب خود بر آن مؤمن وی را بسوی خود هدایت می کند که البته چنین سالکی دارای رسالت عرفانی است و تعداد این عارفان در تاریخ بس اندک بوده است که بانی مکاتب عرفانی و محل جوشش نور معرفت برای اعصار بوده اند همچون حلاج و بایزید . که امامان شیعه نخستین این نوع عارفانند که ربشان الله بوده است .

۱۴۶- پس آنکه در عطش است و آب پیش روی دارد و نمی نوشد خود محل جوشش آب حیات می شود و کانون محبت الهی برای خلق می گردد که به همه محبت می ورزد و کرامت وجودش موجب گشایش دلها و دین هاست ولی کسی به او محبت نمی کند الا خود خداوند . و اینست انسان اهل محبت که کل بشریت در قلبش جای دارد و مورد شفاعت است.

۱۴۷- پس انتخاب فقر انتخاب محبت است .

۱۴۸- و واضح شد که انسان کامل و خلیفه خدا نیازمندترین و فقیرترین موجود عالم است و لذا مظهر اسمای الهی و اراده حق برای مردمان است که بقول مولانا : آب کم جوی تشنگی آور بدست           تا بجوشد آبت از بالا و پست

۱۴۹- پس مقام کمال و خلافت محصول انتخاب فقر است و چون فقر را برمی گزینند کل جهان هستی به او روی می نماید و مسخر وجود او می گردد و خود را تسلیم او می کند ولی او از آن بهره ای نمی گیرد الا آن مقدار که خداوند خودش بدست خود به او عطا می کند . او خود دست درازی نمی کند .

۱۵۰- اینست که اولیای الهی مستمراً از خداوند طلب بلا و بیماری می کنند تا امر تقوا برایشان آسانتر شود و میل به دنیا نیابند و امانت الهی را به خوبی حراست کنند .

۱۵۱- معنای دیگر مقام عصمت اینست که حتی اگر اولیای الهی مرتکب معصیت شوند معصیت در آنان لحظه ای هم قرار نمی گیرد و پاک می شود زیرا خداوند مقیم در قلوبشان است و دمادم بر آنان صلوة می کند و پاکشان نگه می دارد .

۱۵۲- چون خداوند در قلب کسی مقیم می شود دنیا و اهلش از او می گریزد و لذا آن فرد فقیر می شود در بیرون و غنی می شود در درون . و اینست یاری متقابل انسان و خدا .

۱۵۳- پس فقر پذیری خداپذیری است .

۱۵۴- و خداوند در قلب هر کسی قرار گیرد او را دوستدار جمله مخلوقات خویش کند . و خدا در قلب کسی منزل گزیند که دوستش دارد . و خدا کسی را دوست می دارد که او هم خدا را دوست می دارد و خدایش را به خانه دلش میهمان می کند و خدا هم اجابت می کند که فرمود : مرا دعوت کنید تا بیایم !

۱۵۵- اگر میهمان عزیزی در خانه وارد شود که روزه باشد تو هم به حرمت او روزه می داری و چیزی نمی خوری . چون خداوند بی نیاز است آدمی هم که میهماندار خداست لاجرم بی نیازی پیشه می سازد یعنی فقر ! الله در وجود چنین انسانی اکبر است : الله اکبر !

۱۵۶- و جهان و جهانیان به تسخیر وجود کسی درمی آید که خداوند در اوست . بی نیازی از جهان و جهانیان در حالیکه تسلیم اراده توست . اینست اسطوره و افسانه و جادوی فقر !

۱۵۷- پس اهل فقر و فنا و محبت در حالیکه سلطان جهان است و جهانیان تسلیم اراده اویند فقط امانتدار است و در آن تصرف نمی کند در اوج نیازش ! و بلکه این امانت را بین مردم تقسیم می کند و برای خود هیچ نمی خواهد .

۱۵۸- انسان گرسنه ای که صاحب سفره خداست و همنشین با خدا . و این سفره را به خلق او وامی نهد و خود بهمراه با خدایش بی نیازی پیشه می سازد در حالیکه گرسنه است و بلکه گرسنه ترین و پراشتهاترین انسانهاست زیرا کل جهان در تسخیر و تسلیم اوست .

۱۵۹- پس انتخاب فقر ، انتخاب فقر در حین اوج ثروت و قدرت است و دارائی است . این هزینه میهمانداری از خدا و همنشینی با اوست که نور محبت است .

۱۶۰- پس آدمی بین دنیا و محبت مخیّر است .

۱۶۱- اینک بهتر درک می کنیم آن نجوای سلطان فقر را بر نماز که : پروردگارا من گرسنه ام !

۱۶۲- و آیا می دانید که خداوند در پاسخ به او چه می گوید : من هم گرسنه ام خیلی گرسنه تر از تو !

۱۶۳- و اما خداوند با دستانش لقمه ای در دهان او می نهد و گرسنگی اش را به اوج می رساند و او را در گرسنگی سیاه مست می کند تا گرسنگی را فراموش کند .

۱۶۴- و اما آنگاه که سلطان فقر در معراجش به دیدار با خدایش رفت خداوند از او گلایه کرد که : بیمار بودم به عیادت من نیامدی و حالم را نپرسیدی و گرسنه بودم غذایم ندادی و ... عجب میزبانی بودی !؟ این عشق ورزی بین انسان و خداست . این یاری بین انسان و خداست .

۱۶۵- این فقط انسان نیست که گرسنه و بیمار و نیازمند است . خدا هم پا به پای انسان گرسنگی و بیماری و قحطی می کشد زیرا از صورت و روح خودش آدمی را آفریده است . اینست معنای محبت خدا به آدمی ! خداوند از عرش اعلای صمدانی خود به درک اسفل السافلین آمده است تا عدم را آدم کند و خلیفه خود سازد و صمدیت آموزد و لذا پا به پای او رنج می کشد . اینست مکتب اصالت فقر ! اینست مکتب اصالت عشق !

۱۶۶- پس اینک بهتر می توان کلام خدا را در باب عشق درک نمود که : اگر مدعی عشق به کسی باشی و صادق باشی حتماً خداوند را شدیدتر عاشقی !

۱۶۷- و اگر خداوند را عاشق باشی عاشق فقری !

۱۶۸- پس عشق و محبت و دوستی را جز در کسی که فقر را مفتخرانـه برگزیده است جستجو مکن و انتظار نداشته باش .

۱۶۹- پس عشق اشراف ، آدمخواری و جهانخواری است یعنی امپریالیزم و دموکراسی و لیبرالیزم .

۱۷۰- پس در شکم سیر محبتی نیست . و در آنکه محبتی نیست وجودی نیست و بلکه ضد وجود است یعنی ضد محبت است خاصه ضد محبت پذیری . و کفری جز این نیست .

۱۷۱- اینست اسلام ناب محمدی و عرفان علوی و دین خالص و مکتب اصالت محبت و راه هدایت و اساس سیر و سلوک روحانی .

۱۷۲- اگر خود فقر را با فخر انتخاب نکرده اید لااقل آنرا دوست بدارید و نفرت مدارید . اینست حداقل احساس و انگیزه و معرفتی که امروزه دین و مسلمانی را ممکن می سازد و آدمی را ساقط و تباه نمی کند .

۱۷۳- آری . این امری مطلق است . این امر مطلق را تصدیق کنید تا بتوانید لااقل یک مذهب و مسلمانی نسبی را داشته باشید و از معنا ساقط نشوید .

۱۷۴- از یک اعتقاد نسبی عملی صادر نمی شود الا به نفاق !

۱۷۵- فقر یعنی بر نیاز خود متقی و صبور ماندن . تا اینکه خداوند به نظری این نیاز را به بی نیازی مبدل کند . و این همان واقعه فخر بر فقر است . و این تبدیل نیاز به کرامت است .

۱۷۶- کرامت همان واقعه قرة العین است یعنی صاحب نظر شدن . آنانکه به یک نظر خاک را کیمیا کنند .

۱۷۷- آنگاه که انسان با نگاه کردن سیر می شود . آنگاه که آدمی از گرسنگی سیر می شود .

۱۷۸- آنگاه که فراق عین وصال می شود .

۱۷۹- آنگاه که مرگ ، زندگی می شود .

۱۸۰- آنگاه که فنا عین بقا می گردد .

۱۸۱- و این مقام فراسوی خیر و شر و بود و نبود است . این مقام توحید است که حاصل فقر و فناست که واقعه خلق جدید است یعنی یافتن وجود از عدم . و اینست قدرت کن فیکون در آدمی : اخلاق الله !

۱۸۲- « از خداوند پیروی کنید تا همچون خدا شوید » حدیث قدسی .

۱۸۳- گرسنگی چه ربطی به بینائی دارد ؟ چرا که می فرماید : گرسنه شو تا جمالم بینی !

۱۸۴- طبق قوانین علم پزشکی گرسنگی موجب ضعف بینائی می شود . پس گوئی این ضعف ظاهری بینائی موجب تقویت بصیرت و بینائی روح می شود و چشم غیب بینی پدید می آید .

۱۸۵- بنده اعتراف می کنم که هر سه نوبت دیدارم با جمال تجلیات حق در اشد گرسنگی و ضعف جسمانی رخ نمود .

۱۸۶- آدمی هر چه که می بیند همان می شود و لذا جهان درون هر کسی عین جهان بیرونی است که مشاهده می کند . یعنی همواره ظاهر و باطن آدمی یکی است .

۱۸۷- چشم آدمی آئینه ای است که با گرسنگی صیقل می یابد و لطیف و عمیق می شود .

۱۸۸- مسئله اینست که هر که خداوند را طلب کند خداوند هم گرسنه و فقیرش می کند تا مطالبه او را ادا نماید .

**۱۸۹- بنابراین فقر و گرسنگی بزرگترین هدیه الهی به انسان است . انسانی که لایق دیدارش باشد و دیدارش را طلب کند .**

**۱۹۰- عشق ، آدمی را گرسنه و فقیر ولی بی نیاز می سازد . و در اینصورت است که حس فنا پدید می آید و جمال بقا دیدار می شود .**

## کتاب دوم

# آخرالزّمان محبّت

**عنوان کتاب : آخرالزّمان محبّت**

**مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی**

**تاریخ تألیف : ۲۵ آذر ۱۳۸۸**

**تعداد صفحه : ۲۴**

# بسم الله المحبّوب

۱- " و آنانکه خداوند دوستشان دارد و آنها هم خدا را دوست می دارند و در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت مردم نمی ترسند . " قرآن .

۲- نشانه دوست داشتن کسی اینست که فرد محبّ زندگی خود را در راه زندگی و آرمان محبّوب خود قرار دهد و در این راه با امیال شخصی خود مبارزه کند و خود را همراه و همدل و هم سوی محبّوب سازد و با او هم سرنوشت گردد در خیر و شر . این نشانه دوستی و محبّت متقابل است .

۳- و اما دوستی و محبّت متقابل در روابط بشری بسیار کمیاب است و لذا در دوستی های یکطرفه هرگز هم سرنوشتی رخ نمی دهد و بین راه جدا می شوند .

۴- در روابط جنسی و زناشوئی دوستی متقابل از نوادر روزگار است و بلکه محبّت قلبی یکطرفه از جانب مرد هم در اکثر موارد چیزی جز نیاز و ابتلای جنسی نیست که اعتباری ندارد و با پیدا شدن یک جایگزین از میان می رود .

۵- خداوند در کتابش محکی پایدار برای تشخیص محبّت حقیقی ارائه داده است و آن اینست که اگر کسی دعوی عشق به دیگری نماید اگر راست بگوید خدا را شدیدتر عاشق است یعنی انسانی مؤمن و پاک و باتقوا و بلکه قدیس است و عارف . زیرا عشق بخدا آدمی را در اراده او ذوب می کند .

۶- آیا براستی چند در صد از داعیان عشق انسانی باتقوا و پاک هستند ؟ اگر چنین نیست پس اکثر این عشق ها دروغین و واهی و جنون است و بر هیچ حقی پایدار نیست و لذا به آنی تبدیل به نفرت می شود .

۷- این حقیقت بدان معناست که عشق به سائر انسانها هم محصولی از عشق به خداوند است و عشق به دیگران شعاعی از عشق عرفانی است و اصولاً عشق دارای هویتی عرفانی و الهی می باشد و لذا پاک و متعهد است .

۸- عشق در قلمرو عمل تماماً ایثار و از خودگذشتگی است و این صفت انسان خداپرست و مؤمن به آخرت است . و اینست که در عشق های بشری که اکثراً دروغ است هر یک از طرفین اراده به بلعیدن طرف مقابل را دارد و آدمخوار است نه ایثارگر .

۹- عاشق حقیقی و عشق حقیقی در روابط بشری فقط در ارادت عرفانی ممکن است همانطور که در قرآن مورد تأئید خداوند نیز هست که می فرماید اگر کسی را همچون خدا دوست بدارید خدا را شدیدتر دوست می دارید . و چنین عشقی فقط در رابطه با پیر و امام معرفت رخ می دهد و لاغیر . یعنی یک آدم کافر و لامذهب و فاسد نمی تواند پیر و مراد عرفانی داشته باشد . یعنی اکثر داعیان چنین امری در فرقه های درویشی کذابند زیرا غرق فسادند بهمراه مرشدهای خود .

۱۰- و اما محبّت خداوند نسبت به بندگان در قرآن مکرر آمده است و آن محبّت نسبت به توبه کاران و برپادارندگان عدل و مجاهدین در راه خدا و پاکان است و نیز علناً ابراز می دارد که کافران و ظالمان و فاسقان و حرام خواران را دوست نمی دارد و بلکه از آنان بیزار است .

۱۱- باید درک کرد که دوستی و محبّت خدا جدای رحمت عامه اوست که حتی شامل کافران هم می شود و دوزخیان را هم در برمی گیرد .

۱۲- بسیاری رحمت و بخشش و عطوفت را محبّت می پندارند و چنین نیست . پس محبّت چیست ؟

۱۳- آنچه که در خانواده های خوب بین افراد آن حاکم است حداکثر رحمت و بخشش است و نه محبّت . محبّت یک نور الهی است که ویژه گیهایش را ذکر کردیم که تماماً عملکرد و ماهیتی دینی و عارفانه و عادلانه و کرامت بار دارد و بسیار برتر از رحمت است .

**۱۴- حتی انسانهای کافر هم می توانند نسبت به یکدیگر رحم نمایند ولی محبّت نه . زیرا محبّت برخاسته از حبّ الهی انسان بخداست و خدا به انسان .**

**۱۵- طبق آیه محبّت که ذکرش رفت نخست محبّت خدا به انسان است و سپس محبّت انسان به او . یعنی هر که را خدا دوست بدارد انسان هم طبعاً می تواند او را دوست بدارد .**

**۱۶- ولی محبّت خداوند شامل حال کسانی است که رو به او می کنند یعنی هر توبه ای با محبّت اوست و محبّت خدا به بنده از توبه بنده آغاز می شود هر چند که توّاب از اسمای الهی نیز هست و این بدان معناست که توبه بنده و خدا توأمان است و در یک آن است . و هر که این آن را دریابد کل راز رابطه خدا و بنده را یافته است .**

**۱۷- مسئله اینست که آیا اول خدا می خواهد بعد بنده . یا اول بنده می خواهد و بعد خدا . این هر دو آیه در قرآن موجود است . " چیزی نمی خواهید الا اینکه خدا می خواهد " – " بخواهید تا خدا اجابت کند " – این دو آیه بظاهر متناقض هم مثل آیات مربوط به هدایت و ضلالت است . این دو امر یکی است : یعنی خواسته خدا و بنده منشأ واحدی دارد زیرا انسان خلیفه خداست پس این دو اراده یکی است .**

**۱۸- سئوال دیگر اینست که اگر اراده خدا و بنده یکی است پس چرا اجر و جزائی وجود دارد آیا خدا بخودش اجر و جزا می دهد ؟**

**۱۹- سئوال دیگر اینست که اگر اراده خدا و بنده یکی است پس چگونه است که کسی کفر را برمی گزیند و بلکه اکثر کافرانند . آیا خدا هم چنین خواسته است ؟**

**۲۰- در قرآن چندین آیه وجود دارد که اگر خدا نمی خواست کسی کفر نمی ورزید و ستم نمی کرد . ولی انسان دارای اختیار است و کل ارزش و حق خلقت در این اختیار است . و این اختیار همان حضور اراده خدا در انسان است .**

**۲۱- انسان می خواهد کفر ورزد و ستم کند ولی نه اینکه دچار عذاب گردد و به دوزخ رود . پس چرا این اراده آدمی محقق نمی شود ؟ زیرا انتخاب هر امری دارای حقوقی ذاتی در خلقت ازلی عالم و آدم است و دین خدا بیانگر این حقوق است که انسان با علم بر این حقوق انتخاب کند و رسولان الهی بیانگر این علم بوده اند .**

**۲۲- پس انتخاب انسان مشروط به حقوقی است وگرنه انتخاب از هر ارزشی ساقط می شد و کفر و ایمان و عدل و ظلم و مهر و قهر یکسان می بود و جهان به فساد کشیده می شد و عبث می گشت .**

**۲۳- اگر برای انتخاب ایمان و حق و راستی هیچ سختی و رنجی نمی بود و برای انتخاب کفر و فسق و ظلم هم هیچ عیشی نبود اصلاً انتخاب ممکن نمی شد و معنائی هم نمی داشت .**

**۲۴- بنابراین خداوند کسانی را دوست می دارد که حق را توأم با رنج آن برگزینند زیرا چنین کسانی حق را بیشتر از خودشان دوست دارند لذا خدا هم آنها را دوست می دارد .**

**۲۵- اگر حق بهمراه رنج برای آدمی نمی بود و باعث عیش می شد البته همه حق را برمی گزیدند برای عیش آن . و این هیچ ارزشی نمی داشت و تفاوت بین انسانها معلوم نمی شد و همه امور بر عبث و بازی می بود .**

**۲۶- پس محک دوستی با خدا انتخاب رنج است .**

**۲۷- خداوند قدرت دنیوی و عیاشی ها را بدست کافران داده است تا کسانی که حق را انتخاب می کنند مواجه با رنج و ملامت و زجر شوند و امتحان گردند که آیا براستی خدا را دوست می دارند یا نه .**

**۲۸- اینست که داعیان دوستی خدا همواره با بلایا امتحان می شوند و این امتحانات همواره ادامه دارد زیرا دوستی با خدا بی نهایت درجات و مقامات دارد و این درجات هر چه بالاتر رود البته رنج شاقه تر و بلائی سخت تر رخ می دهد . و این راه رشد انسان است در وادی محبّت الهی .**

**۲۹- پس راه رشدی جز در وادی محبّت الهی برای انسان وجود ندارد . و راه دین ، راه محبّت خداست و امتحان در این راه تا رسیدن به مقام عشق با او ، فنای در اراده او و یگانگی با او تا آنجا که اراده انسان عین اراده خدا شود . و**

اینست مصداق این آیه که : هر کجا که باشید خدا با شماست و هر چه خواهید خواسته خداست و بهر سو که رو کنید روی خداست و همه اعمالتان فعل خداست . این مقام توحید و اخلاص است .

۳۰- بنابراین باید گفت که انسان تا قبل از رسیدن به مقام توحید در انتخاب هر امر و راهی بخودش وانهاده شده است و به تنهائی و مستقل از اراده آنی خداوند برمی گزیند و سپس خداوند هم به انتخاب او پاسخ می دهد که اگر ایمان باشد به هدایت او می پردازد و اگر کفر باشد به گمراه سازی او می پردازد که " اوست که هر کسی را هدایت یا گمراه می کند " منتهی این آیه متعاقب آیه دیگری است که " هر که بخواهد خود راه هدایت یا ضلالت را برمی گزیند " و سپس خداوند این گزینه بشری را محقق می سازد .

۳۱- ولی اهل ایمان و هدایت الهی به مرحله ای می رسد که اراده اش با اراده خداوند یکی می شود و مصداق این آیه که : هر چه که خواهید خدا خواهد . و این انطباق اراده و مشیّت الهی و انسانی است . و این مقام خلافت اللهی انسان در حد کمال است .

۳۲- خداوند کافران را دوست نمی دارد ولی با اینحال هر که کفر را گزیند خداوند انتخابش را محقق می سازد و او را در سمت امیال کافرانه اش رهنمون می شود که البته این گمراهی و تاریکی است .

۳۳- در حقیقت خداوند در هر حال اجابت کننده و مرید اراده بشر است و به او رزق می دهد رزقی مناسب راه و روشی که برگزیده است .

۳۴- پس در همه حال اراده خدا و بشر یکی است ولی با مؤمنانش در این یگانگی محبّت می کند و بر کافرانش غضب می کند . اینست که مؤمن و مکفر هر دو از اسمای خداوند است یعنی اوست که آدمی را مؤمن یا کافر می کند منتهی با گزینه خود انسان .

۳۵- ولی خداوند به مؤمنانش از نزدیک ره می نماید و از رگ گردن به آنها نزدیکتر است ولی کافرانش را از دور در کفرشان هدایت می کند . و این دوری و نزدیکی خود اساس معنای کفر و ایمان است . و لذا کافران خدا را در جائی بسیار دور می یابند مثل آسمان . ولی مؤمنان او را در همه جا و بلکه در دلشان می یابند .

۳۶- کمال ایمان و هدایت آنجاست که آدمی دیگر بین خود و خدا فرقی نمی یابد و نمی تواند او را جدای خود مخاطب قرار دهد و دعا و نمازی کند و این مقام اخلاص و دائم الصلوة شدن است که مقام حضور هم نامیده می شود . این مصداق سخن حیرت آور علی (ع) است که بسیاری از علمای شرع از فهمش عاجز مانده و لذا انکارش کرده اند که : ای مؤمنان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است پس شما با ادای حقوق اسلام به غایتش برسید و آنگاه برای خدا از اسلام خروج کنید .

۳۷- این خروج از اسلام امری واقعی و منطقی است زیرا اسلام راه رسیدن و وصال با حق است پس با رسیدن به کمال آن راه طی شده است . و خود امام مظهر این خروج است و غیبت امام زمان عین این خروج است زیرا امام به آخر دین رسیده و لذا به آخر زمان رسیده است زیرا زمان همان زمان رسیدن به خداست و خدا عین بی زمانی است و لذا امام زمان بمعنای کسی است که از زمان خروج کرده و بر زمان است و بر زمان فرمان می راند و این ولایت جهانی اوست بر عالم و آدم . زیرا جهان هستی در بستر زمان جاریست و هر که از زمان خارج شود خود مظهر زمان است و جهان مقیم در اراده اوست. و این معنای قطب است : قطب عالم امکان !

۳۸- چون امام زمان از اسلام خروج کرده است هیچ نمود و نمایش و علامت شرعی و بیرونی ندارد تا شناخته شود و این معنای غیبت او از چشم ظاهرپرستان است و لذا فقط عارفان که باطن بین هستند او را می شناسند . پس امام زمان از فرط آشکاری پنهان است . و چون در زمان نیست پیر هم نمی شود و مرگ به او نمی رسد و اصلاً از رزق مادی که رزق زمان دار است بی نیاز می باشد .

۳۹- یازده امام صدر اسلام از آنجا که وصی رسمی پیامبر و بیانگر و تحکیم کننده دین و شریعت رسول هم بودند هنوز لباس شریعت را بر تن داشتند و این تقیّه آنها بود که آنرا شدیداً بر شیعیان خود واجب دانسته و واجب ترین اصل دین آخرالزّمانی خوانده اند که هر کسی آنرا ترک کند گمراه می شود زیرا امام آخرین در غیبت است که این نیز تقیّه دیگری است و لذا سرآغاز ظهورش با اقامه صلوة است که خود را معرفی می کند .

۴۰- و لذا در عرصه ظهور امام زمان و با اقامه صلوة او بر مؤمنانش ، حکومت الهی بر پا می شود و او در مؤمنانش حضور می یابد و این وقوع صلوة دائم است که منجر به وقوع جنات نعیم بر روی زمین می گردد و مدینه

فاصله و بهشت زمینی رخ می دهد . در این عرصه کل شریعت تبدیل به حقیقت می شود و واقعیت می یابد . و اینست آن پیشگوئی که در آخرالزّمان شریعت از میان می رود . در کافران بدلیل کفرشان و در مؤمنان بدلیل اخلاصشان . که البته پس از برپائی حکومت امام بساط کافران از زمین برچیده می شود .

۴۱- خروج از زمان عین خروج از مکان هم هست . و همه امامان و عارفان کامل دارای چنین مقامی هستند . همانطور که یکی از شیعیان که به دیدار امام یازدهم رفته بود بدلیل زندگی رقت باری که در محله پست شهر داشت به حال امام گریه اش گرفت که امام برای لحظاتی پرده جهل را از نگاه او برگرفت و او امامش را در جنات نعیم دید .

۴۲- امام زمان کانون اصلی محبّت الهی در خلق است ولی از آنجا که در پرده غیبت است اولیاء و یاران او این کانون را بواسطه حضور خود در میان مردم منتشر می کنند .

۴۳- و این از عشق اولیای الهی در دوران غیبت امام است که از جنات نعیم خدا گذشته و در دوزخ زمینی در میان مردم زندگی می کنند . و اینان در آخرالزّمان همان اصحاب اعراف ( عرفا ) هستند که بر پل صراط بین بهشت و دوزخ شاهد و شفیع بر خلق می باشند و مؤمنان را بسوی امامشان هدایت می کنند . و اینان مصداق آن کسانی هستند که خداوند دوستشان دارد و آنها هم خدایشان را دوست می دارند و در راه او جهاد می کنند و از ملامت خلق نمی هراسند و چه بسا در این راه کشته می شوند .

۴۴- این اولیاء و محبّین الهی برای رضای خدا تن بهر رنج و عذاب خلق می دهند در حالیکه اگر از خلق بیرون شوند در جنات نعیم خدا مقیم هستند . و این غایت محبّت به خدا و امام زمان است که مظهر مطلقه اراده خداست.

۴۵- بنابراین آخرین و عالیترین امتحان محبّت بنده به خدا اینست که برای رضای محبّوب بین بهشت و دوزخ در عالم خاک همانا دوزخ خلق را برگزینند زیرا هر گاه اینان از میان مردم بروند مردم نابود می شوند در انواع عذابهای مهلک . و لذا وجود محض اینان در مردم بخودی خود اشد ایثار و عشق آنها درباره خداوند و نیز مردم است .

۴۶- دعای جوشن کبیر در واقع دعای این اولیای الهی در میان دوزخ خلق در آخرالزّمان است که از خداوند می خواهند که آنها را از سوختن و نابودی در آتش دوزخ آخرالزّمان نجات دهد که : خلّصنا من النّار یا رب ! زیرا کافران در دوزخ آخرالزّمانی پوست کلفت شده و قلوبشان مرده است و لذا عذابی چندان احساس نمی کنند ولی این اولیای الهی که به غایت حیات و لطافت تن و روح و دل رسیده اند در این آتش دوزخ صنعتی در خطر سوختن دمادم هستند . اینست امتحان دعوی دوستی و حبّ الهی در آخرالزّمان : انتخاب بین بهشت و دوزخ در حیات دنیا . که اجر پیروزی در این امتحان طبعاً بایستی برتر از بهشت باشد زیرا بهشت را داشتند و از آن گذشتند . و آن اجر همانا رضوان است که قلمرو خشنودی و شادی خدا می باشد یعنی حضور و شراکت در محفل عیش الهی . در حالیکه بهشت محفل عیش بشری است که عیش حیاتی و جانوری می باشد .

۴۷- بنده حدود پانزده سال پیش فقط یکبار و به آنی لبخندی از او را دیدم و لذا در طی این سالیان که غرق در محنت و ملامت و خیانت نزدیکان و فقر و تنهائی و بیماری مستمر بوده ام لحظه ای هم شهامت گلایه نیافته ام و بلکه شاکر بوده ام در حالیکه از درد بخود می پیچیدم . این شکر و رضا از یک لحظه دیدار تبسّم اوست و خشنودی اش . وقتی او از آدم خشنود باشد آدم می تواند با سر بریده در خون خود برقصد چون حسین و حسینیان در کربلا با نوای نی در نینوا .

۴۸- گاه در حین درد کشیدن و بخود پیچیدن می خندیدم و برخی از اطرافیانم بمن شک می کردند که نکند تمارض می کنم . و حق هم داشتند . این من نبودم که می خندیدم این او بود که در من می خندید و از من خشنود بود .

۴۹- سرگذشت محبّین بازتاب نوشته ای در دل آنهاست به قلم و خط خود خدا . این دلنوشته چیزی است که قرنهاست که بواسطه عارفان تفسیر و تأویل می شود . دلنوشت محبّین همان سرنوشت علیّین است و سرگذشت امامان ناطق عرصه غیبت آخرالزّمان .

۵۰- اصل مسئله به لحاظ معرفت عقلائی اینست که چگونه آدمی عاشق بر خالقش می شود نادیده و حتی ناشنیده . صورت ظاهر مسئله نه تنها چیزی جذاب و عشق آفرین نیست بلکه سراسر بلا و ناکامی و رنج و ملامت و محنت و خاکساری است و طبعاً نفرت انگیز . و اینست کل راز عشق الهی در انسان .

۵۱- عشق در روابط بشری به کمترین بهانه ای به آنی تبدیل به نفرت و عداوت می شود . با اندک رنج و ملامتی که از محبّوب برآید عشق از سر و دل و جان می رود و خیانت چون آب خوردن آسان می گردد همانگونه که دانیم و بینیم

. ولی چگونه است که در عشق الهی هر چه که از جانب محبّوب بلایا شاقه تر نازل می شود و آدم در درد خود جام زهر فنا را به صد زندگانی می خرد ولی نه تنها اندکی از حبّ محبّوب کم نمی شود که با هر آهی که می کشد آتش عشق محبّوب است که زبانه می کشد از هزار توی دل . و فقط آرزو و احتمال دیداری و لبخندی دگر است که آدمی هرگز از رنج کشیدن خسته نمی شود و دلش می خواهد که هزاران بار دگر بدنیا بیاید و رنج بکشد تا همان یکبار دیدار رخ نماید به آنی .

۵۲- اگر گفته شده که علما ورثه انبیاء هستند البته این علم نه فیزیک و طب و شیمی و ریاضی است و نه فلسفه و منطق و جامعه شناسی و نه صرف و نحو و فقه و اصول و تفسیر و حدیث است . این علم خداشناسی عرفانی است در میان مردم . زیرا معرّف حضور خدا در خلق هستند بواسطه وجود محض خود و نه لزوماً آموزه های عرفانی . این علم حبّ است که چون نور منتشر می شود در سکوت . این محبّین هستند که مظهر الحمدلله رب العالمین در مردمند در حین بلا و جفای خلق .

۵۳- خداشناسی عرفانی اینست که وقتی مردم یک محبّ را می بینند آگاه و ناآگاه ، خواه ناخواه و آشنا و ناآشنا به یاد خدا می افتند . اینان در هر عصر و جمعی به مثابه بقای خدا در میان خلق هستند : بقیة الله در عصر غیبت!

۵۴- محبّ کسی است که آئینه محبّوب باشد . چون عکس رخ یار فتد در رخ دلدار ، نه خانه بماند نه صاحب خانه نه خویش و نه اغیار . در حضور این خرابات شقی ترین و متکبرترین دشمنان خدا احساس امنیت و رضایت می کنند هر چند که محبّ را رنجور می سازند و آتش کفر و شقاوت خود را بسوی او فرافکنی می کنند و خود سبکبال می شوند و می روند.

۵۵- تن محبّ حساس ترین کالبد در کائنات است . تن او آئینه ای است که هر کس در حضور آن احساس خدائی دارد زیرا همه پلیدی های نفس خود را به آئینه می دهد و خود پاک می گردد . تن آئینه بیمار می شود و آن فرد شفا می یابد . یعنی محبّ از بابت شفاعت خلق ، خودش متحمل انواع رنج می شود .

۵۶- تن محبّ برپا کننده قیامت خلق است خاصّه آنانکه به این تن نزدیکترند .

۵۷- تن محبّ قلمرو قیامت صغراست چرا که آئینه لقاءالله است . و اینست راز عداوت و انکار همه کسانی که با این تن روزگاری ارتباطی داشته اند .

۵۸- محبّ ، هر فرد یا گروهی را که مخاطب قرار دهد قیامتش را برپا می کند .

۵۹- نظر و قضاوت محبّان درباره هر فرد یا جماعتی عین نظر و قضاوت خداست که بر آن فرد یا گروه جاری می شود .

۶۰- هر که بر ذهن یا احساس یک محبّ الهی وارد می شود قیامت دنیوی اش برپا می گردد زیرا وجودش قیامت سراست.

۶۱- اصحاب اعراف که جمله بر پل اعراف بین بهشت و دوزخ مستقرند و بر صراط در انتظار دیدار با پروردگارند جمله محبّان اویند که از عشق اوست که از بهشت دنیای خود گذشته اند و در دوزخی که هیزمش مردمند مشغول معرفی خداوند هستند تا شاید کسی ایمان آورد و بدست او از دوزخ خارج شود .

۶۲- معرفت اهل عرفان محصول محبّت الهی و پاسخ بنده به این محبّت است یعنی محبّت ورزیدن به خدا برای خشنود ساختن او . و هیچ چیزی همچون توبه یک کافر موجب خشنودی خداوند نمی شود که حاصل تلاش ایثارگرانه اصحاب اعراف در میان کافران است .

۶۳- همانطور که خداوند در کتابش می فرماید اگر اراده کند به آنی همه خلایق به مقام عبودیت و اخلاص با خداوند می رسند ولی او دوست می دارد که بندگانش موجب این امر شوند نه خودش .

۶۴- کسی که دیگری را دوست می دارد اگر این دوستی صادقانه و قلبی و برحق باشد و نه هوای نفس و نیاز شخصی خودش ، بدون شک دوست می دارد که همه عالم و آدمیان محبّوبش را بشناسند و دوست بدارند . و طبعاً همه دوستان محبّوبش را هم دوست می دارد . ولی به تجربه می دانیم که اکثر دوستی ها و عشق های بشر خلاف این هویت و خاصیت را دارد و آدمی محبّوبش را فقط برای خودش می خواهد و هر کس که به محبّوبش نزدیک شود خونش را می

ریزد . و این عشق ابلیسی است که عشق ضد عشق است که تاب تحمل دوستی بین خدا و آدم را نداشت و به عداوت و انکار نسبت به خدا و آدم رسید . پس او عاشق نبود بلکه معشوق خوار و خودپرست بود و خود را مالک محبّوب خود می دانست نه محبّوبش را مالک خودش .

۶۵- علی (ع) می فرماید که دوست تو کسی است که دوست تو را هم دوست بدارد . و این واضح ترین محک دوستی و محبّت صادقانه است . ولی آیا چند درصد از دوستی های بشری اینگونه است ؟

۶۶- پس باید اعتراف کرد که دوستی و محبّت حقیقی براستی یک کیمیا در بشر است و اینهمه دعویها و عربده های عاشقانه بشر ، تماماً دروغین و ابلیسی است و از سر استکبار و آدمخواری می باشد . و لذا امروزه که عصر غوغای عشق در جهان است از این دعوی جز جنون و جنایت رخ نمی دهد . پس ما در عصر قحطی دوستی و عشق و محبّت بسر می بریم و عصر ما عصر بحران محبّت است .

۶۷- در این دوران آخرالزّمان حتی محبّت های غریزی و جانوری در خانواده هم از میان رفته است و بس کمیاب می باشد و لذا خانواده در حال فروپاشی است تا چه رسد به عشق انسانی و روحانی و عرفانی . و اتفاقاً شقی ترین و بی عشق ترین افراد را در این دکانهای عرفان دجّالی می یابیم که خود را پنهان ساخته اند و خود را پیرو مذهب عشق می نامند و اینان پیروان ابلیس و عشق ابلیسی هستند که عشق ضد عشق است .

۶۸- پس محبّتی جز از عارفان برنمی خیزد .

۶۹- و اما یک مسئله بس اساسی درباره ماهیت عشق . چرا فقط کسی که خداوند را دوست می دارد می تواند مردم را هم دوست بدارد و لاغیر . به بیان دیگر آن آیه مشهور دارای چه حکمت و علتی است که : فقط عاشقان خدایند که مردم را هم دوست می دارند . این میزان الهی درباره محبّت بر چه حکمتی استوار است .

۷۰ - خدادوستی یعنی وجوددوستی و دوست داشتن و عشق به منشأ وجود و جاودانگی . و لذا طبیعی است که آدمی همه صاحبان وجود و موجودات را دوست بدارد زیرا در هر چیزی نشانی از وجود است و هر موجودی آیه ای از خداست .

۷۱- خداوند دوستانش را مستمراً به بلایا نگاه می دارد و لذا خدادوستی مترادف بلادوستی و فنادوستی است بنابراین تنها دوستی و عشق خالصانه و ناب و حقیقی در ورای نیازهای دنیوی است که حتی بلایای الهی هم موجب کاهش محبّت او در دل بنده نمی شود و بلکه افزوده می شود . پس طبیعی است که اگر کسی چنین موجودی را دوست بدارد پس همه را دوست می دارد بی هیچ توقعی . و بلکه دشمنان خود را هم دوست می تواند داشت زیرا از دوستی هیچ توقعی ندارد جز فنای خود.

۷۲- عشق بخدا عین عشق به فنای خویش است . و فنا تنها کوره امتحان عشق است . زیرا خدا دشمن منیّت و نفس اماره و خودپرستی بشر است پس اگر کسی چنین کسی را دوست بدارد همه را می تواند دوست بدارد . یعنی کسی که دشمن خود را دوست بدارد همه را دوست می دارد . چون دشمنی قسم خورده تر و قهارتر از خداوند برای نفس بشر نیست برحسب امیال دنیوی بشر .

۷۳- در حقیقت خدادوستی عین دشمنی با خود است . و کسی که دشمن خود باشد دوست همه غیر خود است . زیرا آنچه که انسان را به دشمنی با غیر می کشاند خودپرستی و حبّ نفس است .

۷۴- دشمن به کسی گویند که نابودی آدمی را بخواهد . حال کسی که خودش عاشق فنای خویش است پس دوست همه دشمنان خویش است زیرا دشمنانش همان چیزی را درباره او اراده می کنند که او خودش اراده کرده است . پس برای چنین کسی دشمنی در جهان موجود نیست و همه دوست هستند .

۷۵- اینست راز حقانیت آیه مورد بحث ما که بنظر ما میزان عشق و محک دوستی است .

۷۶- پس هرگز باور مکن که کافری بتواند دیگری را دوست بدارد .

۷۷- کسی که خدا را دوست ندارد هیچکس را دوست ندارد . و کسی که خدا را دوست بدارد طبق قول خود خداوند ، کسی است که رسولان و امامان او را اطاعت می کند و در راه خدا جهاد می کند و از ملامت و آزار خلق نمی ترسد .

۷۸- چون اکثریت مردم دشمن خدایند پس دشمن اولیای او نیز هستند و هر کس پرچم دوستی با خدا را برافرازد خصومت خلق را برعلیه خود برانگیخته است . و این بهترین نشانه دوستی با خداست که آدمی با دشمنانش بخاطر او ستیزه کند و بلکه دشمنانش را هم به دوستی با او فراخواند از طریق محبّت و نه عداوت .

۷۹- بقول شیخ اکبر ابن عربی در میان اقوام بشری عداوت و شقاوت هیچ گروهی به محبّین و عارف بیشتر از پیروان علوم مدرسه ای نیست آنهم از نوع دینی اش . بخصوص که صورت بیرونی حیات دینی محبّین به این علمای رسمی آن حربه را هم می بخشد تا عداوت خود را به اوج برسانند تحت عنوان دفاع از دین و خدا . چرا که همه عبادات محبّین قلبی و باطنی و وجودی است و همانطور که قرآن می فرماید خداوند نماز را در قلوبشان نوشته و لذا دائم الصلوة هستند و لذا در اطراف اینان خبری چندان از جانماز نیست مگر در امور جمعی آنهم اگر دارای رسالت اجتماعی باشند همچون ائمه اطهار (ع) .

۸۰- محبّین خود مجسمه صلوة و ذکر و سجودند و اصولاً مذکورند و نه ذاکر . و لذا اقامه صلوة این عاشقان نه برای خدا که برای خلق و بر خلق است همانطور که در قرآن آمده است که خدا بر رسول و امامان نماز می کند و آنها هم بر مردمان . همانطور که در واقعه معراج شاهدیم که خداوند مشغول صلوة بر علی (ع) است .

۸۱- وقتی دوگانگی بین عابد و معبود از میان رفت دیگر نه ذاکری است نه مذکوری . اینان قلندران وادی توحیدند . اینان به ذات شهیدند .

۸۲- نخستین این جماعت همانا چهارده معصومند و سپس شیعیان مخلص آنها ، سلمان ها ، حلاج ها ، بابا طاهرها ، شمس ها و ... .

۸۳- اینان خروج کردگان از دنیا برای خدایند . اینان مقیم آسمانند و آن گروهی اند که علی (ع) می فرماید که اهالی آسمان آنها را بهتر می شناسند تا اهالی زمین . اینان مُلک ویژه پروردگار در عالم خاکند که پایه های عرش خود را بر آنان نهاده است و عرش او را حمل می کنند .

۸۵- عرش خدا مردم است در آخرالزّمان . و لذا محبّان او زیر پاهای شقاوت خلق له می شوند تا محبّت او را به قلوب سخت تر از سنگ خلق برسانند .

۸۶- اگر محبّین الهی عموماً سرگذشتی مکتوب و مستند ندارند و جمله افسانه وارند بدین دلیل است که سری ندارند و بی سر زندگی می کنند و سرگذشت آنها مصداق " بی سر نامه " است . کسی که سرش در زیر بغل است و راه می رود و اینست که بجای سر ، قرص ماهی می بینی بر تنشان . اینان سرنوشت ندارند و بر اساس سر خود زندگی نمی کنند زیرا سر آدمی دنیای اوست و اینان براساس یک دلنوشته الهی زندگی می کنند .

۸۷- در دوران ما این بی سرگذشت ها بمراتب مظلومترند . قرة العین ، آرتور رمبو ، میرزا آقاخان کرمانی ، نیچه ، کافکا ، پو ، شریعتی ، فروغ فرخزاد و ... . آری اینان از چشم اهل مدرسه ملحدند ولی عجبا که سرنوشت عملی اقوام و ملل عصر جدید بطرزی حیرت آور تحت تأثیر زندگی این ملحدین است .

۸۸- تا زمانی که محبّین الهی را جز در عبا و عمامه درک و تصدیق نمی کنیم هنوز در عصر جاهلیت بسر می بریم .

۸۹- فرمالیست ها و لباس پرستان چه از نوع دانشگاهی و چه مذهبی هرگز قادر نخواهند بود کفر را از ایمان ، حب را از بغض ، نور را از ظلمت و حق را از باطل تشخیص دهند حتی اگر علامه باشند .

۹۰- دنیای ما را جنگ بین این فرمالیست هاست که به خاک و خون کشیده است فرمالیست های دانشگاهی و دینی . مثل جنگ بین بوش و بن لادن . این نبرد بین کت شلوار و عباست . این جنگ بین دنیاپرستان است زیرا دنیا چیزی جز فرم و لباس نیست .

۹۱- ولی تاریخ و زمین و زمان و آسمان را محبّانند که به ارث می برند .

۹۲- از ما سئوال می شود که شما در جائی مثلاً فروغ فرخزاد و فردوسی و نیچه را نقد کرده اید و در جائی دیگر ستوده اید . این تناقض از چیست ؟ نقد من به آنان از منظر دوستی و اهلیّت است و نقدی درون خانواده است نقدی عاشقانه است و از غایت عشق . نگاه کنید که در قرآن خداوند آنقدر که رسولش را مورد نقد و سرزنش قرار داده

کافران را اصلاً مخاطب نساخته است . و در جائی دیگر او را مورد ستایش قرار داده است که تو رحمتی بر جهانیان هستی . نقدی خصوصی و ستایش عمومی .

۹۳- می گویند فروغ فرخزاد و قرة العین را در کنار فاطمه (ع) قرار داده اید ؟ چرا که نه . هر مردی که زندگیش را فدای اعتقادش کند از شجره حسین است و در کنار اوست و هر زنی هم که چنین کند از شجره فاطمه است و در کنار اوست . این مسئله کسانی است که حبّ و عشق الهی را نمی شناسند که در وادی عشق بالا و پائینی نیست .

۹۴- آنانکه مسیح و مهدی را در عبا و ردا جستجو می کنند هرگز نخواهند یافت . این از ویژه گی آخرالزّمان است . چه بسا موعود با شلوار جین و تی شرت و صورت سه تیغه اصلاح شده در مردم گردش می کند . و اینست راز غیبت . پس اهل ظاهر هرگز نجات نخواهند یافت الا اینکه از ظاهرپرستی نجات یابند یعنی از نژادپرستی .

۹۵- جهان ما را این نژادپرستانند که به فساد و خون کشیده اند . یعنی کسانی که برای خدا هم نژاد و قبیله درست کرده اند و او را به نژاد خودشان تمشیت داده اند . امروزه جنگ ها همگی جنگ بین خدایان عربی و عبری و انگلیسی و امثالهم است . جنگ زبانها و لباس ها . جنگ بین کافران و منافقان . و مؤمنان شدیداً بایستی از دخالت در این جنگها بپرهیزند که در آن کمترین حقی نیست .

۹۶- کفر و فساد و شقاوتی بدتر از آنچه که در لباس نژاد و زبان و قبیله پنهان شده وجود ندارد . و در نقطه مقابل آنان محبّانند که بری از نژادند و یگانه دورانها و قلندران کائنات که خدا را به وجودش می ستایند نه نبودش . ولی آن نژادپرستان خود را به وجود و خدا را به نبود می پرستند . ولی محبّان ، خود را به نبود و خدا را به وجود می ستایند .

۹۷- شریعت محبّان در قرآن آشکار است : " خدا در هر کجا که باشید با شماست و از رگ گردن به شما نزدیکتر است و بهر سو که رو کنید روی خداست و بهر روشی که دوست می دارید او را بپرستید . جز خدا وجود ندارد و همه از اوست ."

۹۸- اینان همان گروهی هستند که در سوره فتح در وصفشان آمده است که خداوند همه گناهانشان را در گذشته و آینده پیشاپیش بخشوده و از نزد خود آنان را یاری و هدایت نموده است و جز سوء ظن بخدا گناه و عذابی ندارند .

۹۹- در قرآن شاهدیم که حتی حضرت رسول درباره خدا دچار سوء ظن شده است که پنداشته است که خدا فراموشش کرده و با او سر دشمنی نهاده است . و خدا این سوء ظن او را در قرآن افشاء و سرزنش می کند .

۱۰۰- ابن عربی برخی از ویژه گیها و رنجهای محبّان الهی را در فتوحاتش نقل کرده است که خدا خواب را از آنان ربوده و هر دمی که فرو می برند چون آهی آتشین از سینه شان فوران می کند و همواره تبی مغزشان را می گدازد تا لحظه ای در دنیا نمانند و از ادرارشان خون می آید و همدمی جز قطعه سنگی که بر شکم و پهلو می نهند ندارند در این دنیا . یعنی دنیا در وجودشان دمادم تبدیل به آتش شده و دفع می گردد تا بدنشان دنیا را در خود نگه ندارد . جز یاد خدا غذائی ندارند و جز آن همه سموم و آتش است از برای اینان . این توصیف ابن عربی حدود هشت قرن پیش از این است و این وصف دوصد چندان شاقه تر است در عصر ما که آخرالزّمان به مراحل نهائی اش نزدیک شده است و کل دنیا را تبدیل به سم و زهراب ساخته است بقول علی (ع) . بدین ترتیب زیستن برای این محبّان سراسر عبودیت و وظیفه است . و وظیفه ای شاقه تر از نفس کشیدن ندارند . بودن محض اینان راز بقای بشریت در جهان است و عبودیت عین بودن است از برایشان . و همچون سخن علی (ع) ، شهدی لذیذتر از مرگ نمی شناسند ولی بر حسب وظیفه هنوز هستند . علی (ع) در خطبه ای در وصف این محبّان بناگاه از فرط فراق آنان و عشق به آنان ، عنان اشک و اندوه از دست می دهد . اینان علیین هستند یعنی علی های دوران ها . و لذا توصیف علی درباره آنها عین توصیفش درباره خودش می باشد .

۱۰۱- این توصیف ابن عربی در فتوحات مکیه را چون خواندم گوئی شرح احوال و زندگانی خود را خواندم و گوئی ابن عربی بی هیچ کم و زیاده ای مرا معرفی کرده است . ای کاش این اثر ابن عربی سالها پیش از این بدستم می رسید و می خواندم تا از آنهمه حیرانی و سوء ظن نجات می یافتم . عجبا که زمانی این اثر بدستم رسید و خواندم که خود به یقین رسیده بودم ولی با اینحال باز هم بر یقین من افزود از اینکه حدود هشت قرن پیش از این هم کسی بوده که درست چون من زیسته است هر چند نه به تنهائی من . ابن عربی یک محبّ و عارفی منحصر بفرد خویش در کل تاریخ است که براستی در اشرافیت و ناز و نعمت زیسته است و همچون سلیمان (ع) در میان پیامبران است و لذا آثارش هم اشرافی است و دست عوام به آن نمی رسد . ولی مجموعه آثار بنده بیان فارسی و امّی و مدرن همان آثار و معارف ابن عربی است . و این چیزی است که پس از وقوع واقعه متوجه اش شده ام .

۱۰۲- محبّ عارفی که صاحب رسالت اجتماعی است واجب است که ارکان و اصول علوم و آموزه های کلاسیک را بداند و زمانه خود را بشناسد و در مردم و با مردم زندگی کند . هر چند که همه این الزامات برای فرد جز عذاب و رنج مستمر حاصلی ندارد و او خود به اینها کمترین نیازی ندارد . بنابراین عارف و عاشق صاحب رسالت اجتماعی در مقام معنوی همطراز انبیای اولوالعزم است همانطور که حدیثی از حضرت رسول اکرم می فرماید که در میان مؤمنان امت من زین پس کسانی ظهور می کنند که مقامشان در نزد خدا برتر از انبیای بنی اسرائیل است .

۱۰۳- طبق روایت معتبر و مکرّر از امامان شیعی و عرفای اسلامی در دوران غیبت امام زمان در هر عصری حدود ۳۵۶ نفر بر روی زمین زندگی می کنند که به مثابه دستگاه ولایت امام و خلافت خدا در جهان هستند که بدون آنها بساط بشریت از جهان جمع می شود و قیامت کبرا برپا می شود . با اندک تفاوتی در تعداد و عناوین این افراد باید گفت که یک نفر قطب نام دارد که در رأس هرم خلافت الهی قرار دارد که طبق وصف قرآن همان امام مبین است . تحت ولایت او چهار نفر اوتاد هستند که پس از این چهار نفر ، هفت نفر ابدال ، چهل نفر اولیاء ، هفتاد نفر ابرار ، صد و ده نفر اخیار و یکصد و بیست و چهار نفر مرید مؤمن هستند که قاعده این هرم را تشکیل می دهند و در سلسله مراتب ولایت نسبت به همدیگر قرار دارند که جملگی تحت اراده امام غایب می باشند .

۱۰۴- برخی از علما و عرفا فرد قطب را همان امام غایب می دانند که فقط همان چهار اوتاد با او در ارتباطی حضوری و مستقیم هستند . ولی برخی دیگر قطب را نائب امام زمان و امام ناطق و زبان امام غایب می دانند . و طبق روایت هر گاه این ۳۵۶ نفر یکدیگر را بیابند و جمع شوند آستانه ظهور است .

۱۰۵- بهرحال یک مؤمن می تواند همه این مدارج عرفانی و روحانی را در دستگاه ولایت الهی طی نموده و تا مقام قطب بالا رود .

۱۰۶- و این ۳۵۶ تن تشکیل دهنده هرم محبّت خدا در عالم ارض هستند و یا ارکان عرش بر فرش . اینان یاران امام و شیعیان حقیقی اند که البته تحت عنوان هر یک از مذاهب حقه فعالیت می کنند .

۱۰۷- آن یکصد و بیست و چهار نفر که نمادی از یکصد و بیست و چهار هزار پیامبرند به مثابه منادیان و سخنگویان مخلص رسالت انبیای الهی در جهان هستند که در همه مذاهب و اقوام بشری پراکنده اند و تحت عنوان هر مذهبی با مردم سخن می گویند و مردم را چه با اسم و چه بی اسم با حقایق و معارف و احکام دین اسلام آشنا می کنند که در فطرت همه مذاهب الهی حضور دارد . اینان مؤمنان حقیقی مذاهب الهی هستند . اینان به مثابه قاعده هرم الهی در میان خلق هستند که نور محبّت و هدایت را به کالبد جوامع بشری منتقل می کنند که البته خودشان این نور را از آن یکصد و ده اخیار دریافت می کنند . اینان علمای صدیق دین و اخلاق در میان مردم هستند و برپا دارندگان تقوا .

۱۰۸- و اما اخیار که تعدادشان صد و ده نفر است حاملان خیر و نیکی و صلح و اختیارند که آن ۱۲۴ نفر مذکور را تحت تربیت و هدایت خود دارند و آنان را از سیطره جبرها و ستم های دوران مصون می دارند و گوهره اختیار را احیاء می کنند و مردم را از اسارت جان و نان برحذر می دارند و قسط و عدالت را برپا می دارند .

۱۰۹- و هفتاد تن ابرارند که صد و ده تن اخیار را می پرورند که خود اسوه های آزاده گی و عزّت نفس و از خودگذشتگی و حریّت و پاکدامنی اند که کل دنیای خود را طلاق داده اند و مجذوبین وادی محبّت آن چهل تن اولیاء می باشند . اینان اسوه های رستگاری در میان خلق هستند و در جرگه صدیقین می باشند .

۱۱۰- چهل تن اولیای الهی هستند که در مقام تفرید و توحیدند که ابرار و اخیار و مؤمنین را تحت حمایت و هدایت دارند و بندرت در میان مردم شناخته می شوند در حالیکه گروههای تحت هدایت آنان اکثراً در میان مردم علناً حضور و فعالیت دارند . این اولیاء از مظاهر فقر و فخرند و بندرت با عامه مردم ارتباط مستقیمی دارند .

۱۱۱- و اما این اولیای چهل تن تحت ولایت هفت تن بنام ابدال می باشند که با نظر خود نفوس مردم را تبدیل می کنند و از مصادیق این کلام حافظ شیراز که : آنانکه به یک نظر خاک را کیمیا کنند آیا بود که نظری هم بما کنند . این هفت تن در دوره غیبت مطلقاً ناشناخته اند و حتی اکثراً اولیای تحت ولایت خود را هم مستقیماً و با حضور جسمانی تربیت نمی کنند .

۱۱۲- این هفت تن ابدال تحت ولایت چهار تن اوتاد می باشند که این چهار اوتاد تحت ولایت قطب یگانه عالم قرار دارند آنهم عموماً بطور غیرمستقیم و غیرحضوری . این چهار تن القاء کننده ولایت الهی قطب در ابدال می باشند و با

مردم هیچ ارتباط جسمانی ندارند و لذا از چشم عامه ناشناخته اند هر چند که دیده می شوند . اوتاد هیچ کاری نمی کنند و کارشان حمل عرش وجودی قطب است و انتقالش به ابدال .

۱۱۳- و اما قطب زبان گویای امام زمان است و آئینه جمال اوست و همه ۳۵۵ نفر را تحت رهبری روحانی خود دارد بطور غیرمستقیم .

۱۱۴- بسیار بندرت اتفاق می افتد که دو تن از این ۳۵۶ نفر یکدیگر را به هویت و حضوری بشناسند الا در خواب و رؤیا. و این از ویژه گی دوران غیبت است . و بلکه اکثراً حتی درباره هویت و مقام وجودی و عرفانی خود هم مهجور و در حجابند الا بواسطه نشانه هائی . فقط امام زمان است که همه اینها را می شناسد و اکثر اینها حتی خود را نمی شناسند به لحاظ مقام و هویت و رسالت الهی خویش . هر چند که مشغول ادای این رسالت می باشند . و این امر از مهمترین عنصر تنهائی و هجران و رنج و اندوه حیات دنیوی آنهاست . و لذا مهمترین ویژه گی مشترک همه این ۳۵۶ نفر تنهائی آنهاست. این تعداد همواره بر روی زمین حضور دارند و هر که بمیرد فرد دیگری که لایق است جای او را می گیرد تا ظهور امام زمان که گرد هم آیند .

۱۱۵- چند مثال عینی از این اعضای دستگاه ولایت الهی در دوران ها کسانی چون علامه طباطبائی ، هانری کوربن و کریشنا مورتی در جرگه علمای مؤمن احیاء گر رسالت و عرفان توحیدی مذاهب حقه هستند یعنی از جمله آن ۱۲۴ نفرند . و کسانی چون موسی صدر ، فیدل کاسترو ، گاندی و مائو از جمله اخیارند . و کسانی چون دکتر شریعتی و اقبال لاهوری از ابرار هستند . از قدیم تر بایستی ابن عربی را از اقطاب دوران خود دانست . سید جمال اسدآبادی از اخیار بود . طاهره قرة العین از ابدال بود . صفی علیشاه از اولیاء بود . شمس تبریزی از اوتاد بود . مولانا از اولیاء بود و عطار و حافظ نیز. بابا طاهر عریان از اوتاد بود . عین القضاة همدانی از ابرار بود . حلّاج از ابدال بود . بایزید بسطامی از اقطاب بود . و البته اینها آخرین مقامات این بزرگان در حیات دنیا بوده است . خطاهای این بزرگان فقط در دستگاه خلافت الهی و از منظر مقامات بالاتر قابل ارزیابی و قضاوت است وگرنه از منظر عامه بشریت اینان در قلمرو عصمت الهی محسوب می شوند . همانطور که خداوند در کتابش انبیای خود را مؤاخذه و گاه عذاب می کند و این بدان معنا نیست که مردمان انبیای الهی را گناهکار بدانند .

۱۱۶- اینان جملگی عشاق حقّند و در سلسله مراتب علیّین قرار دارند و علوی هستند حتی اگر یهود ، بودائی و یا کمونیست باشند به نام . زیرا اسلام و تشیع ، رسم است نه اسم . معنای دین آخرالزّمانی جز این نیست . اسلام دین جهانیان است و دین خدا جاریست چه به اسم چه بی اسم . اسلام دین اعراب نیست . و درک و باور این حقیقت ذاتی و بدیهی و واضح برای مسلمانان عرب زده چون مرگ ناگوار است . یعنی آنانکه نژادپرستی عربی را اسلام نامیده اند و از همان آغاز خصم رسول و امامان بودند .

۱۱۷- اساس ارزش وجودی و معنوی این ۳۵۶ نفر علوم رسمی و اکتسابی و مدرسه ای اعم از مذهبی یا فلسفی نیست هر چند که ممکن است در این علوم هم تحصیلاتی داشته باشند . اساس معنویت اینان امّیت زنده و خلاق است که در جریان معرفت نفس بیدار شده است . دین در وجودشان فطری است و نه تاریخی و موروثی . اینان به فطرت خود راه یافته اند و درجات و سلسله مراتب روحانی این انسانها بسته به قدرت و میزان رشدشان در اعماق و طبقات فطرت است تا اتصال به ذات وحدانی که مقام قطب است .

۱۱۸- در راه سیر و سلوک عرفانی حجابی بزرگتر از علوم رسمی و فرمالیزم شرعی وجود ندارد و این معنا در حدیثی از حضرت رسول هم مذکور است که : علم حجاب اکبر است . و اینست که ابن عربی قطب دوران خود حامیان و حاملان علوم رسمی و علمای متشرع که از معرفت باطنی بیگانه اند را بزرگترین خصم اولیای الهی می داند . در روایتی از ائمه اطهار هم آمده است که شقی ترین دشمنان امام زمان در عرصه ظهور جهانی اش همین جماعت هستند . زیرا عبادات بیروح و بی مغز و فاقد معنویت عرفانی اموری بیهوده و بی خاصیت نیستند بلکه بغایت خطرناکند زیرا قلمرو رسوخ شیاطین به قلوب انسان می باشند و اینست راز شقاوت این جماعت در قبال محبّت امام زمان و یارانش .

۱۱۹- و اینست که همه قاتلان امامان و عارفان ما جماعت اهل علوم رسمی و متشرعین فاقد معرفت بودند و نه فاسقان .

۱۲۰- باید بدانیم که ابن زیاد و شمر و عمر سعد عابدانی معروف بودند و ابن زیاد دورانی خود را از مریدان علی (ع) می دانست و به تقلید از امام سنگ به شکم می بست و عبای وصله دار و زمخت بر تن می کرد و ریاضت می کشید . و می دانیم که پس از بریدن سر حسین نماز جماعت در آن صحنه برپا نمودند . یزید فاسق و دائم الخمر هرگز میلی به کشتن حسین نداشت و بنا به وصیت پدرش از قتل آل علی منع شده بود و لذا در حال سیاه مستی از او امضای قتل

حسین را گرفتند آن متشرعین . تا این حقیقت فهم نشود اصلاً تاریخ مذاهب فهم نشده است و مرز بین حق و باطل نامعلوم است و امام شناسی که اساس اسلام است ممکن نمی آید .

۱۲۱- راز غیبت امام زمان و سرّ تقیّه در تشیع که امر اول تلقی شده است در قبال مذاهب شرک و نفاق و شریعت بی مغز است و نه کافران بی ریا و آشکار .

۱۲۲- شقی ترین دشمن امامت در لباس تشیع پنهان است . همانطور که نخستین کافر شقی یعنی ابلیس هم تحت عنوان یکتاپرستی به دفاع از خود پرداخت و حضرت آدم نخستین خلیفه خدا را انکار کرد . ابلیس کافری عابد و پرستنده ای موحد بود ولی شقی . چون عشق الهی را انکار کرد . خداپرستی فاقد عرفان و عشق الهی ، مذهب ابلیس است در همه مذاهب تاریخی . زیرا ابلیس منکر عرفان و عشق موجود در حضرت آدم نسبت به خداوند بود . آنکه عشق عرفانی را منکر است پیرو ابلیس است چه با نماز و چه بی نماز . و اتفاقاً منکران بانماز شقی تر و کافرترند یعنی منافقند .

۱۲۳- همانطور که نعمات الهی قابل شمارش نیستند عبادات و عبودیت ها هم از جانب خدا در نزد بندگانش بی شمار است که نماز و روزه و حج و خیرات مادی و مستحبات ناشی از این عبادات فقط مقدمه و دستگرمی برای ورود به قلمرو عبودیت هستند و آنانکه در این مقدمه می مانند و آنرا هدف می پندارند چه بسا ایمان خود را می بازند و منافق می گردند .

۱۲۴- " ابدال " که به لحاظ مقام معنوی پس از امام زمان بالاترین مقام را در نزد پروردگار دارند در حدیثی از پیامبر اسلام کسانی هستند که بواسطه نماز و روزه به این مقام نمی رسند بلکه بواسطه قدرت محبّت قلبی به عرش خداوند متصل می شوند که حضرت بلال (ع) از این جمله است . در اینجا سخن از عبودیت قلبی می باشد که مقام دوست داشتن است .

۱۲۵- عشق ایثاری در رابطه با مردم و برپا داشتن قسط و عدل در زندگی دو تا از مهمترین ارکان عبودیت قلبی و عملی است که نماز را تبدیل به ذکر و روزه را تبدیل به قناعت و امساک و حج را تبدیل به حجّت الهی می کند و در غیر اینصورت این احکام عبادی مدخل شیاطین در قلوب بشر می شود و قلبش را شقی و منافق می سازد .

۱۲۶- هر یک از مؤمنین و مخلصین و عارفان و اولیای الهی در آخرالزّمان محل تجلی درجه ای از ایمان و علم و عرفان و حکمت و ولایت انبیای الهی و امامان می باشند . و لذا ایمان و حکمت آدمی و ادریسی و نوحی و ابراهیمی و موسوی و داودی و یوسفی و عیسوی و محمّدی داریم . و عشق و عرفان و ولایت علوی و حسنی و حسینی و سجادی و باقری و صادقی و ... داریم . به بیان دیگر مؤمنان آخرالزّمان ظهور و بروز درجات علم و ایمان و فرقان و حکمت و عدالت و ولایت پیامبران و حکیمان و امامان سابق هستند که کاملترینشان مظهر یگانه نبوّت محمّدی و امامت علوی است که کمال این ظهور هم امام زمان است در ظهور جهانی اش .

۱۲۷- در آخرالزّمان حتی انسانهای عارفی ظهور می کنند که محل ظهور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هستند . فی المثل حضرت سلمان فارسی مظهر جبرئیل بود و بایزید بسطامی مظهر اسرافیل بود و ابن عربی مظهر میکائیل بود .

۱۲۸- آن ۳۵۶ نفر اعضای تشکیل دهنده دائمی دستگاه خلافت الهی به رهبری امام زمان نیز همواره بر روی زمین در قلوب سائر مؤمنان متجلی می شوند در درجات ظهور . حتی خود امام زمان یا قطب یگانه همواره در هر عصری دو امام ناطق و عیان بر روی زمین دارد . و چهار اوتاد و هفت ابدال و دیگران هم چنین هستند .

۱۲۹- در دوران غیبت امام زمان هر کسی که خود را تحت عنوان هر مقام معنوی به مردم عرضه کند و دعوی ولایت بر آنها نماید یک کذاب است . و این امر را اکثر علما و عرفای بزرگ اذعان کرده اند . مگر اینکه فرد یا گروهی ولایت مرد حقی را بر خود گزینند که با اینحال باز هم این انسان صاحب ولایت حق دعوی ندارد . و این اساس تقیّه در عصر غیبت است که شامل حال خود اولیای الهی هم می شود یعنی خود آنها هم بر خودشان در حجاب و غیبت قرار دارند و نسبت بخودشان در تقیّه بسر می برند .

۱۳۰- اینست که گفته می شود که اولیای الهی در دوره غیبت هرگز به یقین مقام خود را در دستگاه ولایت الهی نمی دانند یعنی از ولایت خود خبری یقینی ندارند همچون مقام نبوت پیامبران .

۱۳۱- و با اینحال مؤمنان آخرالزّمان از هر مذهبی ظهور یکی از صد و بیست و چهار هزار پیامبرند در درجات . که کمال این ظهور نیز ظهور محمّدی است که کمال ایمان است .

۱۳۲- و عارفان مسلمان هر یک محل تجلی یکی از امامان دوازده گانه اند که عارف واصل محل تجلی خود امام زمان (ع) است و امام ناطق و زبان اوست .

۱۳۳- هر عارفی تا نبوت محمّدی را به تمام و کمال در خود نیابد به مقام ولایت الهی وارد نمی شود و با یکی از امامان باطناً محشور نمی گردد و لذا عارف هم نمی شود .

۱۳۴- عارف کسی نیست که تبیین فلسفی وحدت وجود را بداند بلکه کسی است که مصادیق این وحدت را در خود و جهانش ببیند در درجات تجلّی .

۱۳۵- عارف به تعریف قرآنی کسی است که انسانها را با سیمایشان می شناسد و کفر و ایمان و نفاق و صدق و کذبشان را به چشم می بیند . و لذا عارف هرگز فریب نمی خورد .

۱۳۶- فقاهت شعبه ای از حکمت است و حکمت حاصل نزول فرقان بر قلب مؤمنی مخلص است . پس فقاهت هم از علوم رسمی و مدرسه ای نیست .

۱۳۷- کسی که حامل اطلاعات و اخبار فقهی گذشتگان است که از طریق مدرسه و کتاب حاصل نموده است هرگز نمی تواند بر زندگانی و امور مردم ولایت داشته باشد و فتوا صادر کند حتی درباره اموری که دقیقاً مشمول احکام و فتواهای بزرگان دین باشد که از احادیث برآمده است . زیرا که همه امور کهن در آخرالزّمان مصادیق و خواص دگرگونه یافته اند و تسخیر شده اند . مثلاً در احکام عبادی امری واجب تر از نماز نیست که خداوند مؤمنانش را بارها امر به اقامه آن نموده است ولی آیا کیست که نور ایمان را در مؤمن تشخیص می دهد و او را امر به اقامه نماز می نماید . جز فقیهی حکیم و عارف .

۱۳۸- جز حکیمان و عارفان حقیقی ( و نه مدرسه ای ) دارای قدرت فقاهت نیستند آنهم فقط درباره کسانی که ولایت آنها را بر خود گزیده اند و آنها را امام و ولی خود می دانند . و این فقاهت محصول ولایت ( ایمان و ارادت قلبی ) است و نه تقلید محض .

۱۳۹- اجتهاد که کارگاه تولید فقه و فتاوی فقهی است امری از نزد خویشتن است یعنی برخاسته از حکمت قلبی و لدنّی است و نمی تواند از علوم مدرسه ای و براساس قیاس و تشابه حاصل آید . فقه دارای منطق ریاضی و استقرائی نیست بلکه دارای منطق روحانی – عرفانی است .

۱۴۰- کسی که علم باطنی ( لدنّی ) ندارد چگونه می تواند دارای اجتهاد باشد . مجتهدین حقیقی اولیای الهی هستند که قلوبشان در تسخیر حق است .

۱۴۱- تجربه حکومتهای فقهی در عصر ما در کشورهائی چون ایران و پاکستان و افغانستان و امثالهم نشان داد که با فقاهت خبری – مدرسه ای نمی توان جوامع مدرن را اداره کرد و فقاهت اخباری حتی در موضوعات سنتی هم در عصر جدید پاسخگو و قابل اجرا نیست و جوامع اسلامی دچار نفاق و شقاق می شوند .

۱۴۲- حکومت اسلامی – فقهی فقط به رهبری عارفان و حکیمان الهی قابل تحقق است آنهم در صورتی که اکثریت یک جامعه ولایت این مردان را پذیرفته باشند .

۱۴۳- همانطور که از روی دروس تاریخ نمی توان قوانین کشورداری و علوم سیاسی آموخت و کشور را رهبری کرد . همانطور که با حفظ کردن فرمولهای فیزیک و شیمی و ریاضی نمی توان دانشمند شد و با حفظ کردن نام و خواص داروها هم طبیب شد . با آموزش اخبار فقهی و فقه اخباری هم نمی توان فقیه شد و جامعه ای را فقاهتی ساخت .

۱۴۴- در مدرسه فقط تاریخ است که انتقال می یابد آنهم صور بیرونی و اکثراً تبدیل شده آن . تاریخ به لحاظ عقل دینی امری برای عبرت است بمعنای عبور کردن و گذشتن . و نه تقلید و پیروی از آن که این مذهب کفر است که پیروی از سنت پدران است به قول قرآن . یعنی مذهبی که حاصل آموزه های تاریخی است مذهب کفر است در منطق قرآن .

۱۴۵- پس پیروی از تاریخ از منظر معرفت قرآنی حاصلی جز کفر ندارد . همانطور که عصر مدرن عصر اصالت مدرسه است و لذا عصر اصالت کفر جهانی است تحت عنوان علم .

۱۴۶- فقاهت تاریخی نیز حاصلی جز کفر ندارد آنهم اشد کفر یعنی نفاق . حکومتهای اسلامی دوران ما حجتی بر این ادعا هستند که حکومت طالبان اسوه کامل آن می باشد .

۱۴۷- همانطور که در دانشگاه تاریخ علوم تحصیل و تدریس می شود و نه علم . در حوزه و مدارس دینی هم تاریخ مذاهب تدریس و تحصیل می شود و نه دین و ایمان . و این بزرگترین سوء تفاهم و گمراهی عصر جدید است که عصر مدرسه پرستی و تاریخیگری است و عصر غوغای کفر و جهل بنام دین و علم .

۱۴۸- همانطور که فارغ التحصیلان دانشگاهها لزوماً عاقل و عالم نیستند فارغ التحصیلان مدارس دینی هم لزوماً مؤمن و مجاهد و متقی و عارف و اولیاء الله نیستند . و بلکه اکثراً دانشگاهها کانون پرورش جهل مرکب هستند و مدارس دینی هم کانون پرورش کفر مرکب یعنی نفاق .

۱۴۹- و عجبا که فارغ التحصیلان دانشگاهها لباس نیوتون و گالیله و ارسطو و بقراط را به تن می کنند و فارغ التحصیلان مدارس دینی هم لباس محمّد و مسیح و موسی و بودا را . و این پوستین وارونه عصر جدید است : علم ضد علم و دین ضد دین !

۱۵۰- آدمی پنداشت که چون خداوند خالق منّان می تواند بیافریند خویشتن را آنهم به بازی و نمایش و تقلید و بخل و انکارش .

۱۵۱- از حیرت آورترین و بلکه در رأس و محور عجیب ترین پدیده های خلقت عالم و آدم همانا پدید آوردن چیزهاست از خودآئی خویش و سپس استقلال و اختیار بخشیدن به پدیده ها که در رأس آن آدم است تا آنجا که بتواند با خدایش ستیزه کند . چگونه خدا می تواند با خود ستیزه و انکار کند . اینست راز خلقت انسان . اینست قلب فلسفه وحدت وجود . آنقدر که کفر انسان حیرت آور است ایمانش نیست .

۱۵۲- وقتی مخلوقی می تواند با خالقش به عداوت و جنگ بپردازد و یا او را بکلی انکار کند و نادیده و نابوده انگارد این فقط خود خالق است که می تواند با خود چنین کند و نه مخلوق .

۱۵۳- مؤمن بودن طبیعی و وجودی و برحق و عادی است به لحاظ عقل علیّتی . ولی کافر بودن غیرطبیعی و ناممکن است الا به اراده خالق .

۱۵۴- و عجبا که این ایمان است که در بشر کمیاب است و کفر است که به وفور یافت می شود که اکثر مردمان کافر و منافق و فاسقند . و این بدان معناست که خداوند خالق در وجود مخلوقی بنام آدم که خلیفه و حامل صورت و روح اوست دشمن خویش است و خود را انکار می کند الا در مواردی استثنائی که بواسطه توبه و جهاد مخلوق برعلیه خویشتن است که با خود دوست می شود و بخود ایمان می آورد در وجود مؤمن .

۱۵۵- مخلوقی که صاحب صورت و سیرت خدائی باشد خود ادعای خدائی می کند در مقابل خالق . یعنی کافر می شود و این هم بدلیل دیگری طبیعی است و برحق .

۱۵۶- پس کفر و ایمان هر یک بر حقی استوار است و کفر از پیروان بیشتری برخوردار است .

۱۵۷- پس کافر کننده و مؤمن کننده بشری نیز خود خداست . یعنی کافر و مؤمن هر دو خداست . و ظرف وجود آدمی از بابت این دو اراده و فعل خداوند اجر می یابد . کافر به اجر دنیوی می رسد ولی مؤمن دارای اجر اخروی است .

۱۵۸- خداوند جهان هستی را آفرید تا موجودی پدید آید که مستقل از وجود خداوند و دارای اختیاری در مقابل اختیار الهی باشد و به اختیار خود با خداوند دوستی و یاری نماید در ورای اجر و عذاب و بهشت و دوزخ . و این مقامی ورای کفر و ایمان است زیرا کافر و مؤمن هر دو خداست و هنوز انسان بعنوان ولی خدا پدید نیامده است که خود را بدست و اراده و عمل خویشتن برای خدا خلق کند که با خدا دوست باشد و انسان باشد نه خدا . و این خلقت جدید است .

۱۵۹- برترین خلقت خدا در جهان پیدایش موجودی غیر خداست و آن انسان کامل و خلیفه و ولی اوست و اینست معنای فتبارک الله الاحسن الخالقین ! که افزون آمد خدا بواسطه انسان کامل . یعنی الله در این پدیده بود که الله اکبر شد . انسان کامل تعیّن الله اکبر است .

۱۶۰- انسان کامل ، میزان است نه موزون . وجود است نه موجود . علم است نه عالم . عرفان است نه عارف . شریعت است نه مشروع . فقه است نه فقیه . نور است . کافر نمی شود کسی الا بواسطه او و به او و از او . و ایمان نمی آورد کسی الا در او و به او .

۱۶۱- کمال ، وادی حبّ است و حبّ وادی فناست و آن دارای درجات است . مثل درجات روشنائی در حدّت و شدّت.

۱۶۲- آنچه که شریعت و احکام شرع نامیده می شود و فضائل اخلاقی خوانده می شود تماماً احکام و قوانین و تجلیات حُب است . چرا که شریعت روش محبّت ورزی و تقرب الی الله است یعنی تقرّب به کانون و خورشید محبّت .

۱۶۳- کسی که دیگری را دوست داشته باشد نمی تواند به او دروغ بگوید و خیانت کند و به حدودش تجاوز نماید . و این یعنی شریعت همان شریعت محبّت است .

۱۶۴- و لذا اگر محبّت نباشد احکام شرع جز بر شقاوت قلب نمی افزاید . و اینست که انسان بی امام بواسطه شریعت تبدیل به شقی ترین و کافرترین موجودات می گردد زیرا از کانون محبّت الهی در عالم ارض بیگانه است.

۱۶۵- آنچه که دل آدمی را زنده و اهل حبّ می کند اطاعت از اولیای امر است نه آداب و احکام شرعی – عبادی صرف . و اگر این اطاعت باشد آنگاه شریعت تماماً آداب محبّت می شود و محبّت را بسوی حق رهنمون می کند و مولّد معرفت است .

۱۶۶- نه شریعت بی امام و نه داشتن امام بدون رعایت شریعت هیچکدام هدایت بخش نیست .

۱۶۷- شریعت بی امام راه شقاوت و جنون است . و معرفت بی شریعت راه فحشاء و ضلالت است .

۱۶۸- تکرار و اصرار بنده در آثارم درباره اهمیت رابطه شریعت و معرفت و محبّت به این دلیل است که در عصر ما کشورمان دچار بحران شریعت و معرفت است و انشقاق و نفاق بین این دو ، محور همه منازعات و تشنّجات جامعه ماست که بسوی فروپاشی می رود .

۱۶۹- باز هم تکرار می کنیم که شریعت همان اصول و ارکان اخلاق دینی است و آن عبارت است از تقوا ، صدق ، قناعت ، راستگوئی ، عقل ، صبر ، جهاد ، عدالت ، محبّت ، گذشت ، وفا ، پاکدامنی ، عفو و امثالهم . ولی متأسفانه تبلیغات مذهبی رایج در جامعه ما به گونه ای است که شریعت را مترادف با عبادات نموده که فروع شریعت هستند . یعنی اصول به نسیان رفته و فروع به صورت نمایشی جای تمامیت شریعت را گرفته و باعث نفاق و مفاسد و جنون در جامعه شده است و دین را پوستین وارونه کرده است .

۱۷۰- اصول و ارکان عملی دین که موسوم به اخلاق عملی است در اهلش مولّد دو میوه ( فروع ) است : معرفت و عبودیت ! ولی متأسفانه نمایش های عبادی بهمراه الفاظ عارفانه تبدیل به تمامیت دین شده است در حالیکه فلسفه عملی دین عبارت شده است از : دروغ مصلحتی ، بیمه پرستی ، فن بازی ، رفاه پرستی ، تنوع گرائی و امثالهم بهمراه برخی نمایشات عبادی . که البته این آداب عبادی هم در خدمت توجیه و فریب خویشتن و اطرافیان است که مبادا بما شک کنند . جانماز آب کشیدنهای شرعی بهمراه الفاظ عرفانی تبدیل به تلبیس ابلیس شده است که رسالت این عبادات فریب مردم است و رسالت این الفاظ هم تبدیل حقایق و تحریف معارف توحیدی می باشد . در اینجا فروع دین تبدیل به خصم اصول دین شده است و در خدمت انکار و مسخ اصول است . صدقه بجای صدق نشسته است و مکر بجای عقل ، تقلید و مساوات به جای عدالت ، شقاوت بجای تقوا و تجاوز بجای امر بمعروف و نهی از منکر . و نماز هم رشوه ای است به خدا و مردم جهت اینهمه ستم و فساد و فریب .

۱۷۱- این حاملان پوستین وارونه شقی ترین دشمن محبّین و علیین و اولیای الهی و صدیقین بوده اند در همه جای تاریخ بشر بر روی زمین . چرا که این مؤمنین آئینه تمام نمای هویت دروغین این منافقین هستند و موجودیت اینان رسواکننده نفاق آنهاست . واقعه کربلا صحنه ای ماندگار از این رویاروئی محبّت و شقاوت است.

۱۷۲- محبّین پرده داران حریم قدسی حق و محرمان عرصه محبّت الهی هستند و لذا حافظان اسرار و علوم لدنّی می باشند. علم اجر محبّت است و محبّت اجر صدق است و صدق ناشی از درک و شکر وجود است از عدم . و این مراتب خداشناسی است که عین وجودشناسی در عالم خاک است .

۱۷۳- محبّین دروغ نمی گویند هر چند که دروغ بشنوند . جفا نمی کنند هر چند که جفا ببینند . خیانت نمی کنند هر چند که خیانت شوند . ظلم نمی کنند هر چند که ظلم ببینند . دوست می دارند هر چند که عداوت شوند چون خداوند را محاط و محیط بر هر کس و چیزی می بینند و جز اراده او نمی یابند .

۱۷۴- محبّین عرش خدایند و خداوند از وجودشان شاهد و ناظر بر خلق است که چه کسی نیکوکارتر است .

۱۷۵- محبّین ، مشهد الله هستند .

۱۷۶- پس از شاهد اعظم و شهید اعلم محمّد و علی و آلشان در مقام محبّت و شهادت و معرفت و توحید کسی به مقام محی الدین عربی نمی رسد در هزاره اخیر جهان از شرق تا غرب عالم . او بزرگترین پیامبر عرفانی عصر آخرالزّمان است و در طی این هزاره اخیر هر چه از نور دین و عشق و عرفان و آدمیت باقی مانده است از اوست و مولوی و حافظ دو تجلّی عرفانی و نزول ایرانی از این آفتاب معرفت و محبّت هستند .

۱۷۷- هر چند که در مجموعه دائرة المعارفی آثار این الهه زمینی دستکاریهائی فراوان شده است ولی خوشبختانه این دسیسه های ادبی از چشم اهل معرفت دور نمانده است و رسواست . بخصوص که از مجموعه آثار ابن عربی چندین نسخه از همان عصر خود او بر جای مانده است که این دستکاریها را مشخص می کند .

۱۷۸- ابن عربی موحدترین انسان تاریخ آخرالزّمان است و نیز عارفترین مسلمان و امامی ترین عارفان است .

۱۷۹- در آثار ابن عربی انسان شناسی به کمال خود رسیده و عین خداشناسی گردیده است .

۱۸۰ – آثار این ابرمرد تاریخِ عشق و عرفان و توحید و ایمان چیزی جز تعیّن و تأویل آیات و اسرار قرآن نیست.

۱۸۱- پس از پیامبر و علی ، بزرگترین فخر اسلام و بلکه ایمان در تاریخ جهان است که عظمت وجودش زین پس آشکارتر می شود و اقیانوس معارف او کشف و تصدیق می گردد .

۱۸۲- ابن عربی همه انواع هویت ها و شخصیت های بشری در طول تاریخ از آدم تا خاتم و قیامت را کشف و معرفی کرده است و این کاری است که جز او نکرده است .

۱۸۳- ابن عربی پیامبر اومانیزم بمعنای حقیقی کلمه نیز می باشد که جهان هستی و هفت زمین و آسمان را انسانی کرده است آنهم با هویت وجودی و نه مثالی و استعاره ای و فلسفی .

۱۸۴- براستی در عشق و عرفان و فقه و شریعت و طریقت و حقیقت و حکمت و علوم لدنّی و روانشناسی و قرآن شناسی و دین شناسی و خداشناسی ، همه علما و عرفای جهان اسلام در یکسو قرار دارند و ابن عربی در سوی دیگر و برتر از جمع همه آنها .

۱۸۵- ابن عربی کجا و افلاطون کجا . ابن عربی کجا و بوعلی سینا کجا . ابن عربی کجا و خواجه نصیر طوسی کجا . ابن عربی کجا و غزالی کجا . ابن عربی کجا و کانت و هگل کجا . ابن عربی کجا و حتی مولوی و حافظ کجا . ابن عربی کجا و شیخ بهائی و انصاری و صدوق و مفید کجا . او افقه الفقها و اعلم العلما و اعرف العرفا و احکم الحکما و اشهد الشهدای کل تاریخ اسلام است و جهان .

۱۸۶- ابن عربی در کشف و شهود غیبی یک تنه با جمع همه اهل مکاشفه در تاریخ عرفان جهان برابری و بلکه برتری دارد .

۱۸۷- ابن عربی هفت بطن قرآن و زمین و آسمانها را به عینه تماشا کرده است و در آثار هیچ انسانی قرآن کریم تا این حد اعتلاء نیافته و تصدیق نشده است .

۱۸۸- ابن عربی در منظومه ترجمان الاشواق نیز اشعر الشعرای تاریخ جهان است .

۱۸۹- ابن عربی در سیر و سلوک و مکاشفات عرفانی فقط علی (ع) را همطراز خود می داند و این ادعائی برحق است . و بیهوده نیست که خود را خاتم اولیاء خوانده است به لحاظ علم و عرفان و شهود و نه به لحاظ ظهور که او خود به

ظهور مهدی موعود اعتقادی راسخ دارد و در جای جای آثارش به آن پرداخته است و یک شیعه دوازده امامی کامل و مطلق است و براستی شیعی تر از او در علم و ایمان پا به عرصه تاریخ تا به امروز ننهاده است .

۱۹۰- و اما تعداد کسانی که ابن عربی را در طول تاریخ تا به امروز دریافته اند بعید است که از تعداد انگشتان دست تجاوز کند .

۱۹۱- کسانی چون علاء الدوله سمنانی و حیدر آملی که بر ابن عربی نقد و عیب جوئی کرده اند فقط بر همان مواردی انگشت نهاده اند که به تحقیق ثابت شده که دستکاری منافقان و دشمنان شیعه در آثارش بوده است . و این دستکاری آنقدر رسوا است که برای کشف و تشخیص آن نیازی به تحقیق هم ندارد بمانند قرار دادن کسانی چون معاویه و مأمون و متوکل عباسی در ردیف اولیای الهی که براستی آدمی را به خنده می اندازد ماهیت و بی هنری این متقلبین ادبی .

۱۹۲- در قلمرو علوم و معارف و مقامات معنوی فقط می توان ابن عربی را مستحق لقب انسان کامل دانست پس از امامان . و نیز مسلمان کامل ، عالم کامل ، عارف کامل ، موحد کامل .

۱۹۳- بنظر ما تنها نقطه ضعف و فقدان معرفت در ابن عربی همانا فقدان امّیت اوست در وادی بیان و منطق . و لذا او را عارفی شاه نشین و اشرافی نموده است و نه مردمی .

۱۹۴- ابن عربی عارف عارفان است و نه مردمان .

۱۹۵- اگر منطق و بیان مولوی و حافظ هم به ابن عربی اضافه می شد او را مبدّل به پیامبر عرفانی آخرالزّمان برای کل بشریت می نمود . هر چند که او در " ترجمان الاشواق " که دیوان شعر است تا حدودی این نقص را جبران نموده است ولی هرگز شعر نمی تواند فقدان عرفان امّی را جبران کند همانطور که مثلاً آثار مولوی و حافظ و بابا طاهر با اینکه عرفان ناب توحیدی هستند هرگز در قلمرو حکمت و معرفت و فرهنگ عامه مردم وارد نشده اند و در حاشیه زندگی مردم باقی مانده اند و نه متن و بطن آن .

۱۹۶- ای کاش خداوند توفیق و شوق و عشق و عمری می داد تا بتوانم فصوص الحکم و فتوحات مکیه او را به زبان امّی و منطق زندگی روزمره بشر مدرن ترجمه و شرح نمایم . زیرا همه شرح ها و تفاسیری که بر آثار او ( آنهم فقط فصوص الحکم ) نوشته شده است نیز به همان سبک و سیاق ابن عربی پیچیده و بغرنج و دیالکتیکی است و فلسفی . و لذا کمترین کمکی به این آثار جهت مردمی شدن آن نکرده است که لااقل یک گام به مردم عامی نزدیکتر شود و بلکه دورتر هم شده است مثل تفسیر و شرح ملاصدرا بر ابن عربی . هر چند که ترجمه مجموعه آثار ابن عربی بواسطه آقای خواجوی در خور ستایش است و خدمتی گران به اهل عرفان می باشد .

۱۹۷- هر چند که مجموعه آثار اینجانب بطور غیرمستقیم به مثابه امّی و امروزین کردن مجموعه آثار ابن عربی است البته بدون آنکه با آثار ابن عربی کمترین آشنائی تا قبل از این داشته باشم . زیرا آشنائی بنده با او نه از طریق آثارش که بی واسطه با خودش در عالم رؤیا بوده است که حتی تا مدتها نام او را هم نمی دانستم و او را سقراط یا ایلیا و گاه خضر می پنداشتم هر چند که ماهیتاً همه اینها یکی هستند یعنی از علیین اعلایند .

۱۹۸- بنده خود این حقیقت را نمی دانستم تا اینکه یکی از روحانیون اهل عرفان که آثار بنده را مطالعه کرده بود و به انتشار آن همت نموده بود در مقدمه آن اذعان کرده بود که سیر و سلوک عرفانی بنده همچون ابن عربی است . تا اینکه بالاخره ترجمه فتوحات مکیه همین اواخر ( ۱۳۸۸ ) بدستم رسید و با کمال حیرت دیدم که ادعای آن دوست عزیز ، عین حقیقت است .

۱۹۹- توصیف احوال و سرگذشت و اذکار ابن عربی درباره ابدال و اقطاب الهی در فتوحات مکیه را عین سرگذشت سیر و سلوک خودم یافتم و این آن حجتی بود که به یقین دانستم آن پیرزالی که چندین بار در مسیر زندگیم در بیداری پیدا شد ابن عربی بود و گوئی یک پیر و طبیب و حبیب الهی وضعیت شاگرد و بیمارش را وصف کرده است به لحاظ جسمی و روحی و عاطفی و حیات اجتماعی و اقتصادی .

۲۰۰- در حقیقت کل سیر و سلوک عرفانی راه و رسم ورود به دستگاه ولایت و خلافت الهی در عالم ارض است یعنی ورود به همان جمع ۳۵۶ نفری که اکثرشان یکدیگر را نمی شناسند و در تنهائی و مهجوریت بسر می برند در عرصه غیبت امام مبین . این ۳۵۶ نفر در حقیقت جای خالی حضور و ظهور امام زمان را در عرصه غیبت جبران می کنند و هر یک به درجه ای در جامعه خود نائب حضرت محسوب می شوند بالقوه و نه به اسم .

**۲۰۱- در قبال این ۳۵۶ نفر که دارای هیچ اسم و رسم آشکار و تشکیلات و سلسله ای در جامعه نیستند و افرادی محض می باشند گروههائی مدعی هستند که دارای تشکیلات و اسم و رسم و ادعایند که جمله به مثابه دجّال آن اولیای الهی می باشند که امروزه در جهان و نیز در جامعه خودمان تعدادشان روز به روز بیشتر می شود که مشغول غارت مال و ایمان و ناموس مردم سرگشته اند که تحت عناوین انواع عرفانها فعالیت دارند که دارای ماهیتی ضد عرفانی می باشند که فاقد حداقل اخلاق و معنویت می باشند .**

**۲۰۲- این ۳۵۶ نفر در هر عصر و جامعه ای حاملان و طلایه داران ارزشهای اخلاقی و دینی و معنوی در بشرند و ارزشهای انسانی بواسطه آنها بر روی زمین به یادگار می ماند و به ارث برده می شود مثل صدق ، عفّت ، تقوا ، سخاوت ، عفو ، گذشت ، محبّت ، عزت نفس ، صبر ، توکل ، عقل ، فطرت ، معرفت ، شعور ، جوانمردی ، اخلاص ، شجاعت ، ایمان ، اتکاء به نفس ، عدالت ، شکر ، وفا ، قناعت ، پاکدامنی ، رضا و غیره.**

**۲۰۳- اینان مظهر فطرت و روح انسان و وارث آدمند و روشنائی های روی زمین در عرصه ظلمت غیبت امام . آدمیت بواسطه اینان زنده است و لاغیر .**

**۲۰۴- همه آیات مربوط به مؤمنین در قرآن کریم مربوط به موجودیت این ۳۵۶ نفر در جهان است و لاغیر . یعنی تا قبل از ظهور امام زمان به غیر از اینان مؤمنی بر زمین نیست .**

**۲۰۵- همه این مؤمنین به درجاتی دارای کرامت و شفاعت برای مردم هستند بی هیچ ادعائی و اسم و رسمی معنوی و بدون دعوی هیچ حقی نسبت به مردم . الا اینکه صاحب رسالتی اجتماعی باشند که در اینصورت البته مورد اذیت و تهمت مردم قرار می گیرند و چه بسا به قتل می رسند .**

**۲۰۶- خود ابن عربی در مجموعه آثارش بخصوص در دائرة المعارف فتوحات مکیه که بمدت حدود سی سال در مکه نوشته شده است در هر دوره ای خود را در جرگه گروهی از این دستگاه ولایت الهی معرفی کرده است . در مرحله ای خود را از اوتاد یا ابدال و اولیاء دانسته و عاقبت خود را قطب نامیده است و خاتم ولایت دوران .**

**۲۰۷- برخی از اعضای این دستگاه ولایت الهی در طول تاریخ به حق یا ناحق خود را معرفی کردند و پیروانی پدید آوردند تا شرایط را برای ظهور امام زمان فراهم آورند ولی این ظهور رخ نداد و فتنه هائی پس از آنان پدید آمد که گاه موجب گمراهی مردمان منافق شد مثل نهضت حلّاج و حسن صباح و باب و امثالهم .**

**۲۰۸- برای ظهور جمال محبّت خدا بر زمین ضروری است که جماعت اشقیاء که در رأس شقی ترینشان گروهی از سادات و شیعیان منافق و اهل شرع قرار دارند هلاک شده و از روی زمین محو گردند . و چنین زمینه ای امروزه در جهان اسلام در حال فراهم شدن است بخصوص در کشورهای شیعه .**

**۲۰۹- چون اشقیای شیعه و شریعت پرستان از جهان محو شوند زمینه ظهور محبّین و علیّین فراهم می آید و این مهمترین اساس ظهور جمال محبّت الهی امام زمان است که هر یک از یارانش به مثابه شعاعی از نور محبّت جمال او هستند .**

**۲۱۰- درک تفاوت خداپرستی و نمازپرستی از اهمّ واجبات عرفانی در درک پدیده نفاق در تاریخ بشر است که قلمرو پیدایش اشد کفر و شقاوت برعلیه انبیاء و اولیای الهی بوده است .**

**۲۱۱- در طول تاریخ بشر جماعتی پدید آمدند که نماز می خواندند و به مسجد و معبد و کلیسا و حج می رفتند تا آسانتر بتوانند مال مردم بخورند ، رباخوار باشند ، زنا کنند ، تهمت بزنند ، خیانت کنند و مؤمنان را به قتل برسانند ، مال یتیم بخورند و حقوق زنان را پایمال کنند و دروغ بگویند و هر جرم و جنایتی مرتکب شوند . اینان نمازپرستانند .**

**۲۱۲- در حقیقت نمازپرستی عین خودپرستی است . زیرا یک دل کافر هوای نفس خود را بر نماز سجده می کند و این غایت خودپرستی و پرستش آمال خویش است . این تقدیس کفر است . و اینست که فقط این نوع آدمها قادرند که عارفان و امامان را به قتل برسانند و مسیح را مصلوب کنند و حلاج را مثله نمایند و عین القضاة را زنده بسوزانند . این عین شیطان پرستی است .**

**۲۱۳- پس کسی که بدون محبّت و اطاعت از امام حیّ و عارفی واصل نماز می خواند شیطان را می پرستد که قلبش را تسخیر کرده است و این شیطان است که هر جرم و جنایتی را برایش تقدیس می کند .**

۲۱۴- در دلی که محبّت خدا و یکی از اولیای زنده اش نباشد نماز فقط موجب نفاق و شقاق روح و دل و اندیشه می شود .

۲۱۵- نمازی که از شوق و عشق نباشد پرستش ابلیس است و هوای نفس خویش . و اینست کلام علی (ع) که خواب با یقین برتر از نماز با شک و اکراه است .

۲۱۶- نماز جاهلانه و اکراهی و ریائی موجب تقدیس و رشد جهل و ریا و جباریت در فرد می شود . اینست که اکثر ملایان مذاهب اسوه های جهل و نفاق و ستم بوده اند و هر گاه که بقدرت رسیده اند اشد جنایت در تاریخ را به عرصه ظهور رسانیده اند .

۲۱۷- خدای پدران قابل پرستش نیست زیرا خدای کفر است . و لذا نماز موروثی در خانواده بستر رشد نفاق است که اشد کفر است . و این منطق قرآن است .

۲۱۸- بنده به تحقیق به این واقعیت حیرت آور در جامعه رسیده ام که افراد نمازخوان فاقد امام زنده و ارادت عرفانی بمراتب تبهکارتر ، دروغگوتر ، بخیل تر و ریاکارتر و ظالمتر از افراد بی نمازند و با اطمینان بیشتری دست به انواع گناهان و جرم و جنایات می زنند . و عموماً انتقاد ناپذیرتر و در گناهان و خطاهای خود حق بجانب تر عمل می کنند . سخن بر سر نمازگزاران موروثی و سهوی و اکراهی است و نه حتی نمازگزاران ریائی که فقط در ملاء عام نماز می خوانند . و این حقیقت بیانگر این معناست که این نمازگزاران در حقیقت نفس خود را می پرستند و سجده می کنند به مصداق این کلام قرآن که اکثر مردم خداوند را بواسطه ظن خود می خوانند و اینان مبتلا به ظلم عظیم هستند و مشرکانند . بخش عظیمی از مفاسد و مظالم نهادینه شده در فرهنگ ما برخاسته از این نوع عبادات است .

۲۱۹- نماز و کلاً عبادات در صورتی موجب یاد خدا و هوشیاری وجدان و عقل می شود که دل فرد زنده به محبّت یکی از مخلصین در دین و معرفت باشد و در اتحاد و ولایت و ارادت او باشد .

۲۲۰- عبادت یک دل مرده پرستش نفس خود و بلکه تبعیت از شیاطینی است که دل را مصادره و تسخیر کرده اند زیرا دلی که در ولایت و محبّت الهی نباشد مبتلا به وسواس خناس و اجنه و شیاطین است و لذا در اقامه صلوة همه این وسوسه ها فعال می شوند و ذهن و اراده فرد را مصادره می کنند و او را تحت فرمان می آورند و از او یک کافر مالیخولیائی می پرورند که احساس قداست می کند و حتی القاعات اجنه و شیاطین را الهامات الهی می پندارد و بدینگونه است که ابن ملجم و قطامه رخ می دهند و اینست راز این سخن رسول اکرم که : کافر را صلوة نیست .

۲۲۱- بنابراین ارادت و محبّت به یک مؤمن اهل معرفت بسیار حیات بخش تر و مفیدتر و هدایت کننده تر از اعتقاد موروثی به صد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام است . به مصداق این کلام خدا که : برخی از مؤمنان اولیای برخی دیگرند . یعنی مؤمن بدون امام نداریم . یعنی ایمان از گوهره حبّ الهی است و نه باور موروثی یا فلسفی به خدا .

۲۲۲- آدمی از منظر معرفت و ادراک وجودی دارای یکی از این مقامات کلی است که در مسیر زندگی فردی و تاریخی اش طی می کند : مقام مادون فرقان ، مقام فرقانی و مقام ماورای فرقان . این همان سه مرحله مادون بود و نبود ، بود و نبود و ماورای بود و نبود است . قلمرو تشخیص نیک و بد ، حق و باطل و راست و دروغ و مرگ و زندگی و بود و نبود همان قلمرو فرقان است بمعنای مقام فرق و تشخیص .

۲۲۳- اکثر مردمان معمولاً در هر جامعه ای در عرصه فرقان قرار دارند که البته خود دارای درجات است . و این عرصه بشریت و شعور است . ولی گروه قلیلی هم هستند که در مقام ماقبل از فرقان قرار دارند که تبهکاران اجتماعی می باشند که هنوز به قلمرو تشخیص خیر و شر وارد نشده اند و این حتی مقامی مادون حیوانی است که ارزشهای غریزی را هم درنمی یابند . ولی انگشت شماری هم هستند که وادی نیک و بد را پشت سر نهاده و به وادی توحید وارد شده اند و اینان محبّین و عارفانند . و معمولاً شباهتهائی بین این دو گروه مادون و ماورای نیک و بد وجود دارد که البته کاملاً صوری و سطحی و فریبنده است . و اینست که اشقیاء و تبهکاران اجتماعی که هنوز به مرحله فرقان نرسیده اند خود را با این محبّین و عارفان موحد یکی می پندارند . و لذا در اطراف این بزرگان همواره گروهی از شقی ترین و پست ترین مردمان حضور دارند که بر حقی استوار است که به اینان این امکان را می دهد تا برای نخستین بار به وادی خیر و شر و فرقان وارد شوند که عرصه حداقل شعور است .

۲۲۴- وادی توحید و حبّ و معرفت توحیدی همان قلمرو قرآن وجود است و لذا محبّین انسانهای قرآنی هستند یعنی انسانهای محمّدی .

۲۲۵- " حقیقت محمّدی " که بسیاری از عارفان بزرگ ما از جمله ابن عربی درباره اش اینهمه قلم فرسائی و راز پراکنی و اسطوره سازی کرده اند به زبان ساده ظهور محبّت الهی از انسان است ظهور انسان قرآنی و فراسوی خیر و شر است . ظهور انسان محمّدی ، ظهور حبیب الله و خلیفة الله . انسانی فرارفته از خیر و شر و مرگ و زندگی و بود و نبود .

۲۲۶- و اما گروهی از اشقیاء و سنگدلان مادون بود و نبود که هنوز در عرصه جاهلیت فطری زندگی می کنند و فرق را نمی شناسند به لباس شریعت درمی آیند تا شناخته نشوند و گاه به جبر زمانه بر این لباس وارد می شوند و اینان تبدیل به امامان شقاوت می شوند و قاتلان محبّت و معرفت . اینان شیطان پرستانند تحت عنوان خداپرستی مطلق . دیوهائی در لباس تقدس و عبودیت . اینان مریدان ابلیس هستند که در نمازهایشان تعلیم می یابند . اینان در آخرالزّمان در صف مقدم دشمنان اولیای الهی و امام زمان قرار دارند . اینان دجّالان آخرالزّمانند که دعوی نجات و مهدویت می کنند .

۲۲۷- این اشقیاء و امامانشان نهایتاً سخنگویان واژگونسالاری ارزشها و حامیان یک مالیخولیای مفهومی می شوند تا آنجا که فضاحت را فضیلت می خوانند و رذالت را دیانت می نامند و شقاوت را عدالت تلقی می کنند . یعنی جای خیر و شر عوض می شود . این از خواص جادوئی جهل است که لباس قداست به تن کرده است : شیطانی که نماز می خواند تا محبّت بین انسان و خداوند را انکار کند . این نماز ضد نماز است ، نماز ضد محبّت . و این بدترین خصم دین محمّد است .

۲۲۸- عبادت بر تن کفر و شقاوت مثل آتشی است که به جان سنگ افتاده که بالاخره آنرا متلاشی می کند و از انهدام این سنگ قلوب آدمی است که بناگاه آب جاری می شود هر چند به قیمت هزاران جنون و جنایت در جامعه که در حق کافران بی نماز مرتکب می شوند . و این حق چنین واقعه ای است هر چند که در این واقعه گاه مؤمنین و اولیای الهی هم کشته می شوند که خون آنان ایمان را در جامعه آبیاری می کند .

۲۲۹- دین در همه حال در کافر و مؤمن جاریست و درک اسرار این واقعه البته کاری بس عظیم است و جز بر عارفان گوارا نمی آید .

۲۳۰- محبّین در آخرالزّمان هر یک مظهر یکی از انبیای سلف هستند و مهدی موعود مظهر تمامیت حقیقت محمّدی می باشد که جامع حقایق صد و بیست و چهار هزار پیامبر است . بنابراین در آخرالزّمان نه تنها نبوتها و شریعت ها ملغی نمی شوند بلکه باطن و حقایق و اسرارشان تعیّن می یابند از وجود محبّین .

۲۳۱- مسئله الغای شریعت در آخرالزّمان که در احادیث زیادی منقول است مربوط به دو امر است . یکی الغای صورت ظاهری شریعت در مشرکان و منافقان است که اکثریت بشریت می باشند . و دیگر تحقق حقیقت هر یک از احکام شرع از وجود محبّین است به جمال . یعنی احکامی چون صلوة ، صدق ، صبر ، زکات ، حج ، امر بمعروف و نهی از منکر ، تقوا ، سخاوت و امثالهم در جمال محبّین نقش می بندد و خواه ناخواه در مردمان عمل می کند به مصداق حق آمد و باطل رفت .

۲۳۲- هر یک از احکام شرع و فضایل اخلاقی از وجود محبّین بصورت شعاعی از نور عشق الهی برمی تابد و خلق را در برمی گیرد و از نابودی عرصه آخرالزّمان می رهاند مؤمنان را به گونه ای و کافران و مشرکان و منافقان را نیز هر یک به گونه ای دیگر .

۲۳۳- ۳۵۶ تن که دستگاه خلافت و ولایت الهی بر روی زمین هستند جمعاً بیانگر و عیانگر حقیقت محمّدی هستند که حقیقت رحمت و محبّت الهی بر روی زمین است که اسوه کاملش مهدی موعود می باشد .

۲۳۴- جهان هستی مخلوق و معلول عشق خدا به از خود گذشتن کامل است و لذا همه شریعت ها و صفات و فضایل اخلاقی و معارف توحیدی و علوم لدنّی و افعال الهی چیزی جز دستگاه و کارخانه و قلمرو این عشق نیستند و قوانین و ارکان و بستر و اسباب آن . و مقصود نهائی این ایثار همانا انسان است که قرار است این از خود گذشتگی خداوند را پذیرا شود و حقش را ادا کند . و محبّین چنین انسانهائی هستند .

۲۳۵- و کل این واقعه عشقِ در بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ بیان شده است و لذا کل جهان هستی تفسیر و تأویل و تحقق این معناست که رحمانیت همانا هستی بخشی و ایثار خدا به خلق است و رحیمیت هم هستی پذیری و ادای حق این ایثار از جانب خلق است . این همان دو قوس نزول و صعود در امر خلقت و سیر و سلوک عرفانی است : سیر از حق بسوی خلق و از خلق بسوی حق .

۲۳۶- پنج تن از محبّین اولیه در تاریخ نمرده و زنده مانده اند تا محبّین آخرالزّمانی ( آخرین ) را راهنمائی و هدایت و تعلیم و تربیت کنند که عبارتند از ادریس ، ایلیا ( الیاس ) ، خضر ، مسیح و مهدی . و لذا محبّین آخرالزّمانی هر یک تحت ولایت و امامت غیبی و نامرئی یکی از این پنج تن قرار دارند و نیز در سلسله مراتب رشد و تعالی خود بتدریج و به ترتیب همه این پنج تن را درک می کنند و با آنها محشور می شوند و این محبّین همان امامان هدایت خلق در عرصه غیبت امام زمان می باشند .

۲۳۷- این محبّین دارای هویت علیّین هستند ولی همه آنها دارای رسالت نیستند یعنی برخی صاحب قلم و بیان هستند و برخی دگر خموشند . که یکی از بزرگترین این علیین صاحب رسالت تاریخی همان شیخ اکبر ابن عربی می باشد و پس از او مولوی ماست .

۲۳۸- هر یک از این محبّین مظهر و تجسم و ظهور حقیقت یکی از الفاظ و حروف الفباء نیز هستند و اعداد . مثلاً قطب مظهر حرف الف و عدد یک است .

۲۳۹- و نیز هر یک از محبّین جایگاه نجومی و فلکی دارند . امام مبین مقیم خورشید است . قطب مقیم ماه است و هر یک از اوتاد و ابدال و ابرار و اخیار و دیگران جایگاههای خاص خود را در نجوم دارند . شرح کامل این مقامات نجومی در فتوحات مکیه از ابن عربی آمده است .

۲۴۰- مسئله نزول نجم در قرآن بیانگر ظهور اجتماعی یکی از این محبّین در میان خلق است .

۲۴۱- همه ذرات و کرات و کهکشانها و آسمانها جایگاههای انسان هستند و نیز همه گیاهان و حیوانات و اجنه و شیاطین و اشیاء و ملائک . این بیان انسان سالاری الهی – اسلامی است و معنای وحدت وجود انسان و جهان . و الله اکبر ! و این معنای مقام خلافت اللهی انسان است و بیان عشق خداوند .

۲۴۲- و فرمانروائی جهان هستی در وجود محبّین است . از اولین ها و آخرین ها . و اولین ها و آخرین ها نیز یکی هستند . و هر آنچه که در جهان رخ می دهد تحقق اراده محبّین و در رأس آنها قطب است .

۲۴۳- محبّین کل عالم و آدمیان را الهی می بینند ولی اشقیاء همه را شیطانی می یابند زیرا در عبادات خود سجده بر ابلیس می کنند .

۲۴۴- خودشناسی که انسان را به شناخت خدا می رساند بمعنای درک و دریافت جایگاههای وجودی خود در جهان هستی است که نهایتاً به شناخت کل جهان و جهانیان می رسد و اینست معنای این سخن علی (ع) که : هر که خود را شناخت همه را شناخت و هر که خود را نشناخت هیچ چیز را نشناخت . و این شناخت در بستر حبّ الهی ممکن می شود . و کل عالم هستی و موجوداتش در سلسله مراتب ولایت محبّت الهی دارای حیات و هستی هستند از جمله بشریت . و این محبّت دارای دو روی مهر و قهر می باشد که قهر به مثابه غایت مهر است .

۲۴۵- محبّین شاهد جهانی تماماً جمالی هستند : جمالِ معانی و معارف و حقایق و مفاهیم و الفاظ و آمال و حالات و صفات و مقامات و ذات .

۲۴۶- و هر جمالی پیاله ای از می وجود است که وجود را بخود می آورد و موجودیت می بخشد و جمالش را در جهان متجلّی می سازد .

۲۴۷- هر واژه ای یک نواست و هر نوائی یک معناست و هر معنائی یک صورت است و هر صورتی جلوه ای از رخ پروردگارست که به انسان بخشیده است . اینست معنای حبّ الهی و رحمت او .

۲۴۸- و قیامت وقت ظهور یک تنه همه این حقایق برای همه انسانهاست . و اینست که انسان کافر و جاهل در آن گاه آرزوی نابودی می کند از فرط خجالت . و سپس خود را در آتش دوزخ سرنگون می سازد با صورت . چرا با صورت ( به زعم قرآن ) ؟ زیرا خداوند که نقاب از رخ می کشد عین انسان است .

**۲۴۹ـ انبیای الهی آمده اند تا آدمی را برای قیامت آماده کنند .**

**۲۵۰ـ آدمی اگر بداند که کیست و چیست و از کجا و برای چیست و چکاره است و به کجا می رود و چه می کند محال است که گناه کند . زیرا مگر عاشق می تواند به معشوق خود خیانت کند .**

**۲۵۱ـ محبّین همانا علیین و عارفانند . یعنی کسانی که می دانند و می بینند . یعنی کسانی که چشم و گوششان باز شده و بسوی او بازگشته اند . و مابقی کورند و کرند و خرند و بسوی خالق خود روی نمی کنند . و مافات این شقاوت و حماقت را محبّین می پردازند .**

**پایان**